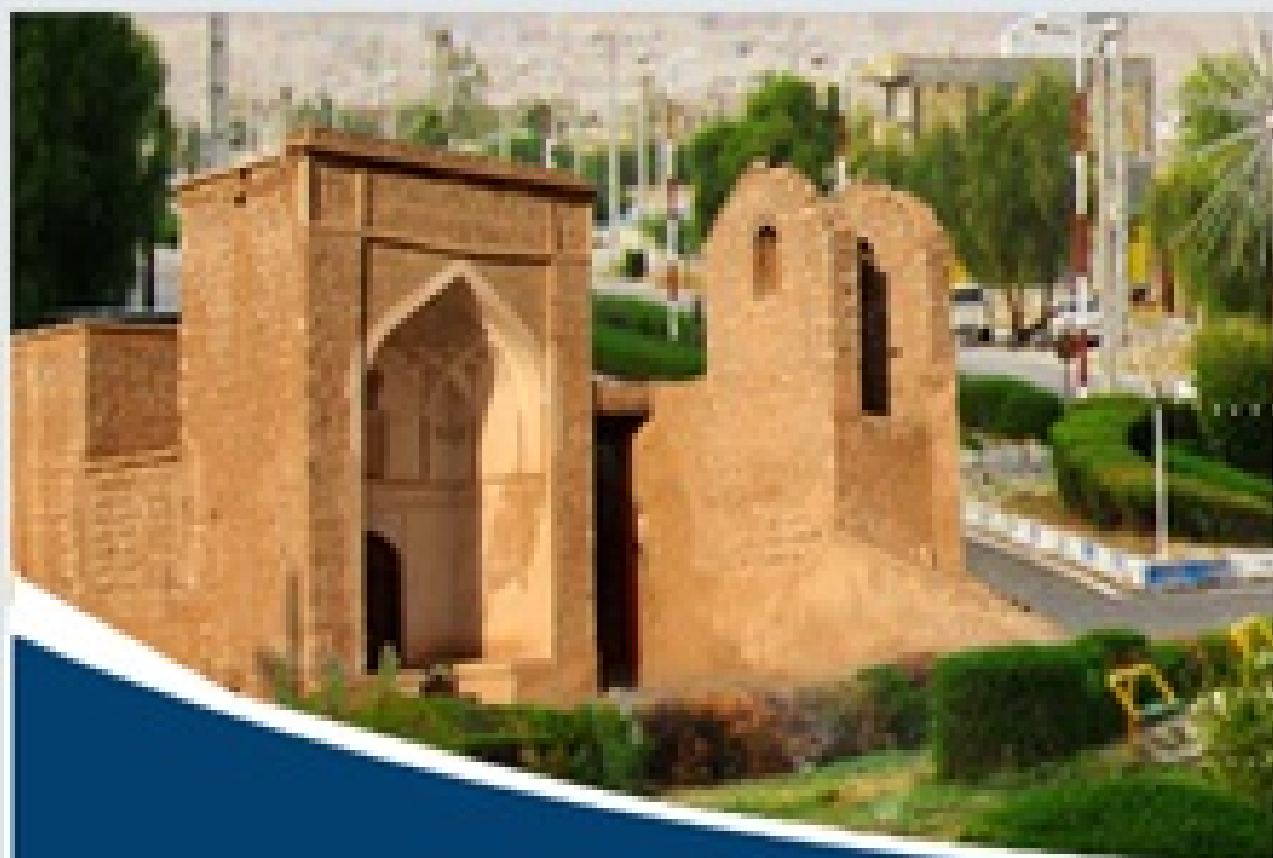


اسکنان

درگذشته تاریخ

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشکنان در گذر تاریخ

نویسنده:

سایت اشکنان فارس

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	اشکنان در گذر تاریخ
۷	مشخصات کتاب
۷	آشنایی با اشکنان
۷	(قسمت اول)
۹	(قسمت دوم)
۱۱	(قسمت سوم)
۱۴	(قسمت چهارم)
۱۵	(قسمت پنجم)
۱۹	(قسمت ششم)
۲۱	(قسمت هفتم)
۲۳	(قسمت هشتم)
۲۵	(قسمت نهم)
۲۸	(قسمت دهم)
۳۰	(قسمت یازدهم)
۳۲	(قسمت دوازدهم)
۳۴	(قسمت سیزدهم)
۳۵	(قسمت چهاردهم)
۳۷	(قسمت پانزدهم)
۳۹	(قسمت شانزدهم)
۴۱	(قسمت هفدهم)
۴۳	آشنایی با زندگی بزرگان
۴۳	قسمت اول

۴۵	قسمت دوم
۵۰	قسمت سوم
۵۵	قسمت چهارم
۵۶	ضرب المثل های مشهور در گویش اشکنانی
۵۶	امثال و حکم گویش اشکنانی
۵۸	قسمت دوم
۶۱	قسمت سوم
۶۵	قسمت چهارم
۶۸	قسمت پنجم
۷۳	قسمت ششم
۷۸	قسمت هفتم
۸۰	قسمت هشتم
۸۲	قسمت نهم
۸۶	قسمت دهم
۸۸	قسمت یازدهم
۹۰	قسمت دوازدهم
۹۵	قسمت سیزدهم
۱۰۰	درباره مرکز

اشکنان در گذر تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۴

عنوان و نام پدیدآور: اشکنان در گذر تاریخ / سایت اشکنان فارس www.ashkananfars.ir

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: تاریخ - فرهنگ - جغرافیا

ص: ۱

آشنایی با اشکنان

(قسمت اول)

گوش‌ها که در محدوده کمتری از وسعت کشور مورد استفاده قرار می‌گیرند نیز همین خصوصیات را دارند و بعضی از این گوش‌ها به مرور زمان آنچنان دستخوش تغییر و تبدیل شده‌اند که نوع بیان و تکلم نسل فعلی و قدیم بسیار متفاوت می‌نماید. حفظ گوش بیانگر حفظ فرهنگ بومی است ولی در عصر فعلی که عصر ارتباطات است حفظ گوش‌ها بسیار دشوار شده است. به گزارش یونسکو هر ساله تعداد زیادی از گوش‌ها از بین می‌روند و گاهی در گوش‌های فراتر از خود و گاهی در زبان‌های رسمی حل می‌شوند. پس می‌توان گفت زمان مرگ گوش‌های ناتوان فرارسیده است. متکلمان هر گوش‌خیزی خود نقش اصلی در حفظ یا نابودی آن بازی می‌کنند. یکی از عناصر انتقال فرهنگ به نسل بعد انتقال گوش محلی است. البته گاهی باید به والدین حق داد که با فرزندان خود با گوش یا زبانی گسترده تر سخن بگویند و این زمانی است که گوش‌خیزی ناتوان باشد و دایره لغتش محدود یا زبان دوم محسوب شود و در روند آموزش ایجاد مشکل کند. هر چقدر دایره لغت گسترده تر باشد بر میزان هوش و حافظه بچه‌ها تأثیر بیشتری خواهد داشت پس بدون گلابه از همشهریانی که تکلم با زبان رسمی را برای نونهالانشان پسندیده‌اند، می‌گوئیم زبان یا گوش محلی را در خانه حفظ کنند زیرا بچه‌ها در سنین کودکی به سادگی زبان دوم و سوم را خواهند آموخت و اگر این امر مراقبت نشود مشکلاتی در فرهنگ جامعه ایجاد خواهد شد و ارتباطات کلامی نسل فعلی و گذشته از بین خواهد رفت. پناه بردن بچه‌هایی که به زبان رسمی با آنها سخن گفته می‌شود در جمع، به گوش‌خیزی همراه و سرگرم نمودن خود با وسایل ارتباطی غیر معمول نشان از این شکاف دارد. به هر حال سعی می‌کنیم در این ستون مقداری به ویژگی‌های گوش‌خیزی محلی بپردازیم تا نسل حاضر که بیشتر مخاطب رسانه‌های الکترونیک هستند با کم و کیف گوش‌خیزی محلی‌شان آشنائی پیدا کنند.

اگر تعداد حروف را بخواهیم در گویش محلی برشماریم، قطعاً باید حروفی که از زبان عربی مهمان زبان فارسی هستند را نادیده بگیریم. به دلیل شرایط خاصی که در سده های گذشته در کشورمان ایجاد شد خصوصاً در دوره ای که عباسیان حکومت می کردند و ایران در تسخیر آنان قرار گرفت، زبان رسمی به عربی تغییر یافت و حروف حلقی مانند عین و غین و قاف و حاء و همزه و ... وارد زبان فارسی شد. حروفی مانند ط - ض - ظ در فارسی قدیم کاربردی نداشته و هم اکنون نیز فقط در نوشتار کاربرد دارد و ما ایرانیان به سادگی قادر به ادای آن نیستیم.

در گویش محلی جنوب به دلیل دوری از مراکز حکومت نفوذ کمتر این جریان مشاهده می شود، مثلاً کلماتی که با همزه یا الف در عربی یا فارسی بیان می شود با حرف هاء تلفظ می کردند مانند:

آسمان ← هاسمون آفتاب ← هَفْتَو شتر (اشتر ←) هَشْتَر آب ← هَو

استاد ← هُستا ستاره ← هِسَر آدم ← هازَم ابر ← هَوَر

آبستن ← هَوَسَن آستانه ← هاسُو ادویه ← هوداله آباد ← هاواز

آبادان ← هَوَدان آب باد ← هوباز آرزو ← هارزو آغل ← هَخَلَه آمدن ← هُنَدَه آهو ← هاییز الاکلنگ ← هاچی پَمپَه آرد ← هارد الک ← هارد بز

جابجایی حرف دال با ز مانند: خُزا (خدا -) باز (باد)

و حرف عین با ه مانند: عملَه ← هَمَلَه

و حرف را با لام مانند: اَتیر ← هَبیل شکار ← هَشکال

در ادامه به ویژگی های دیگر گویش محلی خواهیم پرداخت.

در پایان دو کلمه قدیمی و کم کاربرد کَرَفْتَو و خَرس را برای تشخیص مخاطبان بومی به نظرخواهی می گذارم.

(قسمت دوم)**الف) ویژگی و موقعیت جغرافیایی و اقلیمی**

بخش اشکنان در جنوبی ترین نقطه استان فارس و در امتداد شهرستان گاویندی (پارسیان) و منتهی به شهرستان بستک از توابع استان هرمزگان و با فاصله هوایی کمتر از ۳۰ کیلومتر از خلیج فارس واقع شده است. این بخش از لحاظ تقسیمات کشوری جزء شهرستان لامرد می باشد که تا سال ۱۳۶۵ جزء شهرستان لار محسوب می گردید.

محدوده جغرافیایی بخش از سمت شمال و شمال شرق به بخش بیرم لارستان و از طرف غرب به بخش مرکزی لامرد و از طرف جنوب به شهرستان پارسیان و از طرف شرق و جنوب شرق به شهرستان بستک می باشد و وسعت تقریبی آن ۱۷۳۸ کیلومتر مربع می باشد. شهر اشکنان به عنوان مرکز بخش در طول جغرافیایی ۳۷ درجه و ۵۷ دقیقه و عرض جغرافیایی ۲۷ درجه و ۱۴ دقیقه با ارتفاع ۳۹۳ متر از سطح دریا واقع شده است. وضعیت اقلیمی بخش در امتداد غرب به شرق، شامل دشت اشکنان که با دو رشته کوه جنوبی زاگرس، شامل کوه گاوبست با ارتفاع ۲۱۶۵ متر در شمال و شمال شرق و کوه‌های جناح و کمشک در شرق و کوه نوآبوچیر و کلاه سالار در جنوب و کوه لاور در جنوب غرب محصور می باشد.

دشت اشکنان با رودخانه فصلی مهران که از کوه های گله دار سرچشمه می گیرد؛ تقریباً به دو قسمت تقسیم می شود. این رودخانه که به خلیج فارس می ریزد، حدود ۵ ماه از سال دارای جریان های سیلابی است و در کنترل سیل آب های منطقه، نقش بسزایی دارد.

این بخش در منطقه نیمه بیابانی واقع شده و دارای آب و هوایی گرم و خشک در تابستان و سرد و خشک در زمستان می باشد. در برخی از ماه های تابستان تحت تأثیر رطوبت خلیج فارس قرار گرفته و گرم و مرطوب می شود، گرما از نیمه بهار آغاز می شود و تا نیمه پاییز ادامه دارد و بقیه ماه ها معتدل و تقریباً سرد است.

درجه حرارت بسیار متغیر و اختلاف حرارت در سردترین و گرم‌ترین ماه سال حدود ۳۵ درجه است ، متوسط درجه حرارت در دی ماه حدود ۱۱ درجه و در ماه های تیر و مرداد ۳۳ درجه و حداقل درجه حرارت در حدود صفر و حداکثر حدود ۴۸ درجه می باشد و متوسط درجه حرارت سالانه ۶/۲۲ درجه است .

این منطقه از جمله مناطق کم آب در کشور محسوب می شود و متوسط بارندگی در آن حدود ۱۷۰ میلیمتر می باشد ، در حال حاضر به جز چند رشته قنات فعال و تعداد معدودی چشمه دائمی تأمین آب برای مصارف عمومی و کشاورزی اغلب از طریق آب های زیرزمینی می باشد که در سال های اخیر به دلیل بارندگی کم و مصرف زیاد ، میزان املاح آن از حد مجاز فراتر رفته و در بیشتر نقاط بخش کاربری شرب ندارد و آب شرب مردم از آب انبارها و آب شیرین کن عمومی و خانگی تأمین می شود.

ب) جمعیت و جغرافیای انسانی

بر اساس آخرین سرشماری در سال های اخیر ، بخش اشکنان دارای ۲۰۹۳۵ نفر جمعیت می باشد که در دو نقطه شهری اشکنان و اهل و ۳۷ نقطه روستایی ساکن می باشند . درصد جمعیت شهرنشین حدود ۵۰ درصد و نرخ رشد جمعیت برابر آخرین اطلاعات ۲/۱ می باشد .

ج) دین، نژاد، زبان و ترکیب جمعیتی

مردم این منطقه ، مسلمان و دارای مذاهب شیعه اثنی عشری و سنی (شافعی) می باشند ، نژاد مردم آریایی و گویش آن ها اغلب به زبان فارسی دری با لهجه لاری که شاخه ای از زبان باستانی پهلوی ساسانی (پارسیک) میباشد . ترکیب جمعیتی در این بخش به گونه ای است که می توان آن را لارستان کوچک نامید ، زیرا بیشتر قبایل ساکن در آن از نواحی مختلف لارستان در گذشته های دور مهاجرت نموده و در اینجا ساکن شده اند . هم اکنون ، مهاجرینی از لار ، گراش ، جویم ، فیشور ، بیرم ، کورده ، فرامرزان و مزایجان داراب و سایر مناطق جنوبی فارس و هرمزگان ، در این منطقه سکونت دارند.

(قسمت سوم)

اشکنان شهری به قدمت تاریخ

دکتر وثوقی ، مورخ معاصر

به استناد منابع تاریخی موجود قدمت این شهر به ۲۲۸ سال قبل از میلاد مسیح (ع) می رسد ، چنانکه سابقاً مرسوم بوده است ، شهرها و آبادی ها را به نام یکی از بزرگان و یا فرمانروایان نامگذاری می کردند . در کتاب منتخب التواریخ لارستان که خلاصه ای از کتاب تاریخ لارستان نوشته سید علاء الدین مورخ لاری است و توسط حبیب الله انصاری اشکنانی لاری متوفی به سال ۱۳۷۵ ه.ق خلاصه برداری و تالیف شده است ، آمده است : « اشکنان قریه ای است از آثار هوشنگ که به جهت اشک اول که اولین سلطان اشکانیان بوده ، ساخته بودی و هم اسم آن قریه به نام اشک اول خواندی ».

البته منظور نگارنده این است که احتمالاً قلعه ای بنا شده و به افتخار اشک اول نامگذاری شده است . با عنایت به این منبع و با بررسی زندگی هوشنگ ، سردار معروف اشکانی که بنیانگذار این شهر بوده است ، حکایت از این دارد که وی در نبرد دارا و اسکندر فیلقوس (مقدونی) از فرماندهان نبرد بوده و تاریخ جنگ مذکور با آنچه مورد ادعاست ، مطابقت دارد . از دیگر شواهد موجود اشعار شاعر فرزانه ملا محمد باقر صحبت لاری از شعرای قرن ۱۳ ه.ق است که در بیتی آورده است :

مقام امن و ایمن اشکنان است نژاد اشکنان ز اشکانیان است

مرحوم صحبت لاری بر اساس چه مستنداتی این شعر را سروده است ، معلوم نیست ولی آثار و ابنیه موجود در منطقه ، علاوه بر تأیید قدمت این شهر ، سابقه ی سکونت در پیش از اسلام را قطعی می نماید .

نام دیگری که برای این شهر ذکر نموده اند ، سودابگرد یا سودابه گرد و در تذکره شاه زندو « سوداوه گرد» آمده است. گرد در زبان باستانی ساسانی معنی شهر و سودابه نام یکی از شاهزادگان ساسانی بوده که به نقل از منتخب التواریخ ، بعد از فرار از دست حاکم شبانکاره به طرف جنوب می آید و در نزدیکی اشکنان دار فانی را وداع می گوید و اعقاب و فرزندان وی در اشکنان ساکن می شوند و چون در این شهر صاحب قدرت و منصب می شوند . نام اشکنان را به یاد بود نام مادرشان ، به سودابه گرد به معنی شهر سودابه تغییر می دهند و این آبادی را از آن تاریخ ، سودابگرد یا سودابه گرد می نامند . باقی مانده آثار وابنیه سودابگرد در یک کیلومتری شمال شهر فعلی موجود است .

عده ای کلمه سودابگرد را به شهر آب گرفته ترجمه نموده اند و با عنایت به شرایط جغرافیایی سودابگرد قدیم که از یک سو در معرض سیلابهای رودخانه مهران و از سوی دیگر در معرض سیلابهای رودخانه کناردان بوده استو به احتمال زیاد با طغیان رودخانه های مذکور تخریب شده باشد و اهالی ، مجبور به جابجایی به سمت مکان فعلی شده باشند ، دور از تصور نیست .

آثار آبادیهای متعددی بر فراز کوه های مشرف به شهر در قالب قلعه و روستا به چشم می خورد که نشان دهنده سکونت ساکنین اولیه این مناطق در آن مکان ها بوده و احتمالاً به دلیل شرایط امنیتی بهتر در آنجا می زیسته اند و برای انجام امور کشاورزی به دشت می آمده اند . عموماً قلعه های موجود ، مشرف به شهر فعلی است و سکونت در دشت نیز به دلیل مسائل امنیتی غالباً در قلعه بوده است .

در مجموع آثار باقیمانده از قلعه ها و گورستانها و آبراهها و آسیابهای آبی و قناتها مؤید وجود آبادانی و سابقه سکونت در این منطقه پیش از ظهور اسلام می باشد. به نقل از دکتر وثوقی، مورخ معاصر، قدمت تاریخی این منطقه قطعی است و نشانه های موجود اغلب مربوط به دوره ساسانیان است و احتمالاً زمانی که اشکانیان منقرض شده اند به جنوب ایران که منطقه ای دور افتاده بود، رانده شده باشند و این آثار باقیمانده مربوط به پایان دوره اشکانی و آغاز دوره ساسانی است. انتخاب دوباره نام اشکانان، شاید به دلیل تخریب سوداوه گرد و جابجایی اهالی به سمت قلعه قدیم اشکانان در تمب کوشک بوده باشد و چون آن قلعه به اشکانان معروف بوده، مجدداً نام قبلی را احیاء می نمایند. در ارتباط با وجه تسمیه اشکانان، صاحب منتخب التواریخ، ابتدا انتساب آن به اشک اول را مطرح می نماید در این صورت کلمه اشکانان با فتحه الف می باید خوانده شود.

با عنایت به اشعار شاعر فرزانه، صحبت لاری که نژاد مردم اشکانان را از اشکانیان می داند، احتمال می رود به دلیل استقرار گروهی از اشکانیان در این منطقه این آبادی را به این نام خوانده باشند.

صاحب منتخب التواریخ معتقد است با ظهور اسلام و نفوذ آن به ایران هنگامی که حاکم اشکانان، با گروه تبلیغی اسلام که به دعوت وی از طرف میرعلی بن الحسین بن علی السیّجاد امام زاده اعظم لار در فاصله سال های ۱۳۶ تا ۱۶۰ ه.ق عازم اشکانان شده بودند، پیمان شکنی نمود. نام این آبادی به اشکانان با کسره الف تغییر یافت و در قصیده ای مفصل این جریان را به شعر در آورده که چند بیت اولش به شرح زیر است.

ص: ۷

آن روز نبود رسم و آیین پیمان شکنی روا به هر دین

تیمور و رجال اشکنانی پیمان شکنی شدند بانی

اسم بلدش از آن زمان شد مشهور به عهد اشکنان شد

البته این فرض چندان با آنچه وی در کتاب منتخب التواریخ آورده ، سازگاری چندانی ندارد . زیرا خیلی از شهرها و آبادیهای دیگر پس از بیعت ، پشیمان شده و بیعت شکنی کرده اند ، لذا اسم همه ی آن بلاد می باید اشکنان بشود . به نظر می رسد رنجش خاطر شیخ انصاری از اهالی اشکنان موجب شده است برای هجو آنان این اشعار را بسراید و مستند تاریخی قابل اعتنایی برای این وجه تسمیه نمی توان یافت .

(قسمت چهارم)

اشکنان در هزاره ی اول میلادی

در قسمت سوم راجع به سوابق و ریشه های تاریخی اشکنان قبل از میلاد اشاره ای نمودیم و ذکر شد که به استناد منابع تاریخی موجود اولین جای پای نام اشکنان در کتب تاریخی مربوط به حدود ۲۲۸ سال پیش از میلاد و در عهد تسلط اسکندر مقدونی بر ایران می باشد . کتاب تاریخ لارستان حکایت از حضور فرماندهی شجاع به نام هوشنگ در ابتدای حکومت اشکانیان در خطه ی جنوب دارد . وی برای استقرار و استحکام حکومت اشکانیان و جمع آوری خراج و مالیات اقدام به ساخت قلعه های متعددی می نماید از جمله در محل اشکنان فعلی قلعه ای بنا می کند که بعدها تبدیل به یک آبادی به این نام می گردد، از این تاریخ به بعد تا قبل از سال ۲۸۰ میلادی در عهد حکمرانی بهرام گور نشانی از اشکنان در کتب تاریخی دیده نمی شود اما در سال ۲۸۰ میلادی که گویا حکومت مرکزی برای مدتی ضعیف می شود . اقوام مختلف رومی و تاتار و عرب به ایران حمله ور می شوند از جمله از جنوب خلیج فارس ، لشکر اعراب از قبایل ابن اعیار و طایفه ی عبدالقیس به سرکردگی طایر عرب از اهالی بحرین و قطر ، پس از عبور از دریا به بندر مشهور سیراف که در آن روزگار یکی از مهمترین بنادر حاشیه ی خلیج فارس در امر تجارت و بازرگانی محسوب می شد تاختند و پس از تسخیر آن نام سیراف را به طاهری منسوب به طایر عرب تغییر می دهند . سپاه اعراب به سمت لار که در آن زمان مهمترین مرکز حکومتی جنوب ایران محسوب می شد به حرکت درآمدند . حاکم لار سپاهی به سرکردگی خرادبرزین به پیشوازی آن ها می فرستد و در منطقه اشکنان با لشکر اعراب روبرو می شوند ولی این سپاه از لشکر اعراب شکست می خورد و فرمانده سپاه با عده ای از سربازانش به دژ اشکنان پناه می برند . طایر عرب مدتی دژ اشکنان را محاصره می کند ولی موفق به تسخیر آن نمی شود . لذا از محاصره ی آن چشم پوشی نموده و به سوی لار به حرکت درمی آید . وی در بین راه آبادی های زیادی را ویران می نماید و پس از محاصره ی لار ، آنجا را تسخیر نموده و پس از غارت و قتل مردم به سوی اصطخر مرکز حکومت فارس به راه می افتند . وی پس از ویرانی های زیادی در جنوب ایران به سوی بوشهر رهسپار می شود و از آنجا به سمت یمن راهی می شوند .

نویسنده منتخب التواریخ جریان حمله‌ی طایر عرب را به شرح زیر نقل کرده است >>: حاصل خراد برزین در قلعه‌ی اشکنان پناه برده و لشکر زیادی از آن جا و توابعات جمع آوری کرده، بار دیگر با طایر عرب مصاف داده، مدت یکسال این جنگ به طول انجامید و طایر نتوانست اشکنان را مسخر نماید.

پس از یاس، لشکر خود را از اشکنان کوچ داده، روی به لار نهادی <<.....

با تقویت حکومت مرکزی مجدداً لشکری با استعداد، پنج هزار نفر و به فرماندهی خرادبرزین به تعقیب اعراب شورش‌ی به یمن اعزام می‌شوند و پس از سرکوبی آنها تعداد زیادی از شورشیان را اسیر نموده و برای بیگاری به ایران می‌آورند. به نظر می‌رسد حضور قبایل اعراب در حاشیه‌ی خلیج فارس از بندر طاهری تا سواحل پارسیان (گاوبندی) و ساحل نشینان شیبکوه از بندر مقام تا بندر لنگه مربوط به حمله‌ی اعراب به سیراف و سپس استقرار اسیران عرب در این منطقه بوده باشد. در قسمت بعد راجع به دژ تسخیر ناپذیر اشکنان، معروف به قلعه‌ی زنگیان بیشتر توضیح خواهیم داد.

(قسمت پنجم)

قلعه زنگیان (کلات زنگنو)

در دامنه‌ی رشته کوه شمالی که منطقه‌ی اشکنان را از غرب به شرق طی می‌کند، تپه‌ای استراتژیک به ارتفاع حدود ۲۰۰ متر وجود دارد که کاملاً مشرف به دشت است، دست طبیعت بر روی این تپه محوطه‌ای حدود ۸۰۰ متر مربع با شیب ملایم به سمت جنوب ایجاد نموده است تا شرایط را برای ساخت دژ نظامی فراهم نماید. به تپه‌هایی با چنین خصوصیت در اصطلاح جغرافیایی قدیم کلات می‌گفتند. این ویژگی طبیعی موجب می‌شده است مکان مناسبی برای ساخت قلعه و دژهای غیرقابل دسترسی بر روی چنین تپه‌هایی فراهم شود.

در گذشته اغلب قلعه های تسخیرناپذیر بر روی چنین تپه هایی بنا می شده است. این کلات اگرچه در فاصله ی حدود ۶ کیلومتری سودابگرد قدیم واقع شده است ولی از هر نقطه ای از دشت اشکنان قابل رؤیت است و شرایط سوق الجیشی آن به شکلی است که از بلندای آن می توان کلّ دشت اشکنان را به خوبی مشاهده نمود. علاوه بر آن شکل هرمی تپه و بافت خاکی و شیب تند در سه سمت شمال و شرق و غرب تپه ، صعود از آن را به جز از سمت جنوبی غیر ممکن می نماید.

ساکنان قدیم اشکنان یا سودابگرد با ساخت قلعه ای مستحکم و حفر چاه و آب انبار بر فراز این تپه علاوه بر محافظت از شهر و کنترل ورود و خروج به منطقه در موارد ضروری که شهر مورد حمله قرار می گرفته است، از آن به عنوان جان پناه مردم برای در امان ماندن از تعرض دشمنانشان بهره می برند.

علّت نامگذاری این قلعه به نام زنگیان، به اتّفاقاتی باز می گردد که در سده ی ششم و اوایل قرن هفتم هجری در ایران رخ داده است. با حمله ی مغولان به ایران در قرن ششم یکی از اقوام مغول که مشهور به اتابکان بودند، به سرکردگی سعد زنگی در فارس حکومت را در دست می گیرد. در آن سالها قسمت جنوبی فارس که معروف به ایراهستان به مرکزیت لار بوده در مقابل حمله ی مغول مقاومت می نماید ولی چند سال بعد در زمان حکومت ابوبکر بن سعد زنگی وی لشکری از مغولان را به سمت لار گسیل می نماید و لار را محاصره و تسخیر می کند، سپس ابوبکر اقدام به اشغال قلعه های مهم و مناطق با اهمّیت ایراهستان از جمله قلعه و دژ اشکنان می نماید. وی برای حمله به اشکنان صدها سوار را به منطقه ی اشکنان اعزام می کند. قلعه ی اشکنان ابتدا در مقابل سپاهیان مغول مقاومت می نماید ولی لشکریان مغول که از سمت بیرم و از راه آب کوهی (هَوِ کوی) به قلعه یورش می آورند و پس از محاصره موفق به تسخیر آن می شوند.

حاکم اشکنان اقدام به فرار می نماید و عثمان قلعه ی مذکور را مقرر خود قرار داده و امر می کند تا بنایی محکم در آنجا برپای دارند سپس آن قلات را به افتخار فرمانده ارشد مغولان عثمان بن سعد زنگی ، قلات زندگی نامیده می شود. هم اکنون نیز این تپه به نام قلات زنگنو معروف می باشد و آثار قلعه و برج و بارو و آب انبار و چاه بر روی آن موجود است.

در کتاب منتخب التواریخ لارستان حکایت تسخیر قلعه ی اشکنان به شرح زیر آمده است: «الحاصل ابوبکر چون شهر لار را تصرف نمودی ، قشون بسیاری را به جهت تسخیر اشکنان روانه اشکنان داشتی و چند عده به جهت محاصره قلعه ی گراش در گراش فرستادی. در هر قریه و بلدی که می رسیدند و تمکین نمی کردند ، غارت می کردند تا اینکه به نزدیکی اشکنان رسیدند. حاکم اشکنان در آن وقت محمد خان بن علی خان بن محمود خان بن احمد خان بودی. حسب المقدور خود جمعیتی جمع کرد و راه کوه را بر خصم بستی تا از طرفین کشتار زیادی شدی. قلات بزرگی که در آن حوالی بودی که غالب لشکر اشکنانی ها آن قلات را پناهگاه خود قرار داده بودندی. لشکر خصم شورش آورده آن قلات را از دست ایشان گرفته و شکست بر اشکنانی ها داده، چون محمد خان لشکر خود را شکست خورده یافت و تاب مقاومت جنگ در خود دیگر نیافت فرار را بر قرار اختیار کرده. سپس سر کرده لشکر خصم چند نفر از ریش سفیدان را طلبید، تأمین داد تا رعیت آسوده خاطر باشند و فراری نشوند. سپس رئیس قشون عریضه در لار به ابوبکر بن سعد زنگی نوشته که اینک اشکنان را تسخیر کردیم و رعیت را تأمین دادیم و محمد خان فراری شد. دستور العمل معین دارید: ابوبکر برادرش عثمان بن سعد زنگی با دویست سوار روانه ی اشکنان داشت ، دستور داد تا اینکه اشکنان وتوابع را به تصرف آورده، منظم دارد ... حاصل ، عثمان بن سعد زنگی روانه ی اشکنان شد و آن قلات مذکور را مقرر خود قرار داده ، امر کرد تا بنایی محکم در آنجا برپای داشتند. سپس آن قلات به اسم عثمان بن سعد زنگی نامیده شد به قلات زنگی.

مصنّف گوید که چنین معلوم است که لشکر خصم از طریق بیرم و راهی که مشهور به آب کوهی است، آمده باشند و سکنای اهالی اشکنان هم در قریه مخروبه که موسوم به سودابگرد بوده، بوده باشند که در جنب قطبی قریه حالیه واقع بوده که آن قلات اگر چه دور از قریه افتاده ولی مشرف بر قریه بوده که الحال آن قلات را قلات زنگنه می نامند << این مطالب و جریان بازگشت حاکم اشکنان به طور تفصیل در کتاب منتخب التواریخ در رابطه با وقایع قرن هفتم ذکر شده که در آینده به آن خواهیم پرداخت. آنچه در رابطه با این قلعه در تاریخ آمده در سال ۲۸۰ میلادی حدود ۱۰۰۰ سال قبل از وقایع فوق در زمان حکومت بهرام گور که قبایل عرب به سرکردگی طایر عرب از خلیج فارس عبور کرده و به جنوب ایران حمله ور می شوند و بندر سیراف (طاهری) را تصرف می نمایند، هنگامی که قصد عزیمت به سمت لار و سپس اصطخر مرکز حکومت فارس می نمایند در مسیر خود موفق به تسخیر قلعه ی اشکنان نمی شوند. اما به نقل از صاحب منتخب التواریخ، حاکم اشکنان بعد از فرار، به اصطخر پناه می برد و با واسطه ی یکی از بزرگان از ابوبکر زنگی، حاکم فارس عفو می گیرد و سپس ابوبکر او را دوباره به حکمرانی اشکنان منصوب می کند و به او خلعت و رقم حکومتی می دهد. این حکایت بیانگر آن است که اشکنان در سده ی هفتم هجری مرکز حکومت منطقه محسوب می شده است برای روشن شدن این موضوع در نوشتار بعدی پیرامون حکومت در جنوب فارس و جایگاه اشکنان در جغرافیای سیاسی ایراهستان و سپس در سده های اخیر مطالبی را خواهیم نگاشت.

(قسمت ششم)

در قسمت قبل با ذکر سابقه ی حکومت در اشکنان در سده های پیشین وعده دادیم که جایگاه اشکنان در جغرافیای سیاسی ایراهستان قدیم را بررسی نماییم. اما پیش از آن لازم می دانم اشاره به یک موضوع تاریخی و فرهنگی بنمایم تا موقعیت ایراهستان برای خوانندگان عزیز بیشتر روشن شود.

پارس یا فارس قدیم به دو گروه ، مردم گرمسیر (جروم) و سردسیر(صروم) تقسیم می شده است که مردم سردسیر آن به دلیل موقعیت جغرافیایی، بیشتر تحت تأثیر سنت ها و آیین های غیر ایرانی قرار داشته اند و به مرور زمان ، فرهنگ ترکیبی را پذیرا شده اند ، اما مردم نواحی گرمسیر که بخش عمده ی لارستان قدیم (ایراهستان) را شامل می شده است به دلیل شرایط خاص جغرافیایی کمتر تحت تأثیر دیگر فرهنگ های بیگانه قرار گرفته و اصالت فرهنگی و سنتی خود را حفظ کرده اند. از این رو زبان ، آداب و رسوم و فرهنگ محلی این منطقه وسیع تقریباً دست نخورده باقی مانده است . تفاوت دو منطقه سردسیر و گرمسیر در حال حاضر هم به خوبی قابل تشخیص است و هر مسافری با ورود به این مناطق از محدوده ی برازجان و دشتی تا فورگک و طارم و بندر عباس ، متوجه خواهد شد که زبان و لهجه و سنت ها و آیین های این مناطق از دیرینگی و اصالت بیشتری برخوردار است.

یکی از ویژگی های فرهنگی این مناطق که در متون جغرافیایی و تاریخی ایران به نام عمومی مردم گرمسیر مشخص شده اند و لارستان قدیم بخشی از این مناطق است رواج و گسترش زبان ها و لهجه های لارستانی است که هم اکنون نیز مردمان اصیل این نواحی با آن تکلم می کنند.

با تحقیقاتی که محقق و استاد ارجمند آقای دکتر وثوقی در این رابطه به انجام رسانده و به رشته‌ی تحریر درآورده اند، لهجه لارستانی از جمله لهجه‌های گروه جنوب غربی ایران بوده است و در واقع بازمانده‌ی زبان پهلوی می‌باشد که در دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان در ایران رایج بوده است. به عبارت دیگر یکی از اصیل‌ترین لهجه‌های رایج ایرانی است که ریشه در تاریخ چند هزار ساله این سرزمین کهن دارد. لذا با عنایت به این موضوع باید بپذیریم که این مناطق خاستگاه اقوام مختلف آریایی در روزگار کهن بوده است. البته لازم به ذکر است که محدوده‌ی ایراهستان (لارستان قدیم) بسیار گسترده بوده و ساحل خلیج فارس شامل بخشی از استان‌های بوشهر، هرمزگان، جزایر خلیج فارس و جنوب استان فارس فعلی را شامل می‌شده است. همچنین آثار تاریخی موجود و به جای مانده از پیش از اسلام در محدوده‌ی ایراهستان مؤید حضور قبایل آریایی در این نواحی است و از آنجا که مرکز تمدن درخشان ایران در دوره‌ی هخامنشی و ساسانیان در ایالت پهناور فارس (پارس) قرار داشته است. آثار به جای مانده نیز مربوط به زمان اشکانیان و ساسانیان می‌باشد.

حضور اقوام آریایی در این مناطق و نام آبادی‌های این مناطق در زمان هخامنشی خود حکایت مفصّلی است که در آینده به آن خواهیم پرداخت، ولی ذکر این نکته فرهنگی را در اینجا لازم می‌دانم که رابطه‌ی بین لهجه‌ی لارستانی (اُچمی - بندری) با اصالت فرهنگی بومیان واقعی آن در پهنه‌ی گسترده‌ی ایراهستان، امری انکارناپذیر است و عموم مردمانی که در محدوده‌ی لارستان فعلی و شهرستان‌های خنج، بستک، بندر، لنگه، بندرعباس، پارسیان (گاوبندی) و برخی جزایر خلیج فارس و قسمتی از شهرستان‌های لامرد و مهر و بخشی از استان بوشهر، هنوز با این گویش سخن می‌گویند از یک ریشه فرهنگی چند هزار ساله برخوردارند و ناآگاهی به این مسئله باعث شده است، برخی ساکنان فعلی این مناطق که در سده‌های اخیر به دلایل اقتصادی یا سیاسی و گاهی به اجبار به این مناطق کوچانیده شده و ساکن شده‌اند به خود اجازه داده و این نشانه‌ی اصالت فرهنگی و اجتماعی و ریشه دار ساکنان بومی را زیر سؤال ببرند. در قسمت بعد جغرافیای ایراهستان و وضعیت حکومت در آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

منبع و مأخذ این شماره: کتاب تاریخ مفصل لارستان نوشته‌ی دکتر محمد باقر وثوقی

(قسمت هفتم)

آنچه از منابع تاریخی قدیم و کتب جغرافی نویسان برمی آید تا قرن ششم ه.ق نواحی پس کرانه های خلیج فارس حد فاصل بندر عباس تا بندر سیراف (بندر طاهری) کنونی را به نام ایراهستان می شناخته اند که بخش جنوب غربی آن را کران و محدود» شمالی آن را هنگ (خنج) می دانند. واژه ی ایراهستان به معنای پس کرانه یا ساحل دریا در زبان پهلوی است و کلمه ی کران نیز به معنی کرانه نام یکی از شهرها و آبادیهای مهم ایراهستان در دوره ی اشکانی و ساسانی است که بعدها در دوره ی اسلامی به شهر فال تغییر نام داده است. همچنان که سیراف نام قدیم بندر طاهری فعلی است و در سده های گذشته جایگاه ارزشمندی در تجارت خلیج فارس داشته است.

محققین استقرار حکومت های محلی را در جنوب فارس در دوره ی اشکانیان تأیید نموده اند و ضرب سکه در دوران سلوکی و اشکانی را مؤید این مطلب می دانند و علاوه بر این کتب تاریخی جنگ اردشیر بابکان بنیانگذار سلسله ی ساسانی را با حاکمان جنوب پارس تأیید نموده اند.

حاکمیت سلسله ی میلادیان در لارستان کهن تا ابتدای قرن یازدهم در سال ۱۰۱۰ ه.ق ادامه داشته و شهرهای لار، جویم، کران، کاریان، ایلود، پتو، چارک، اشکنان، بیرم، فال، گراش، خنج، طارم، فورگ و اوز از مناطق آباد قرن دهم هجری، تحت نظر و اداره ی امرای محلی (میلادی) قرار داشته است.

منابع مکتوب سودابگرد را نام دیگر اشکنان در گذشته می دانند و این واژه در دوره ی ساسانی رواج داشته است. قطعات در این دوره آبادی مهمی با این عنوان در این نواحی وجود داشته است که بر اثر حوادث طبیعی یا جنگ از بین رفته است. بدون تردید مکان سودابگرد در محدوده ی اشکنان فعلی یا در چند کیلومتری غرب آن بوده است. آثار باقی مانده از دو شهر باستانی در فخرآباد و میرحسینی در کیلومتر ۵ و ۱۴ جاده اشکنان- لامرد احتمالاً موقعیت قدیم این آبادی بوده است. ویژگی آبادی های قدیم در دشت به گونه ای بوده است که قلعه ای را در ارتفاعات مشرف بر آبادی می ساخته اند تا به هنگام خطر در آن پناه بگیرند. وجود تپه هایی به نام کلاتو در این دو ناحیه و آثار قلعه های قدیمی بر روی آن ها مؤید این است که این منطقه در گذشته از آبادانی خاصی برخوردار بوده است، خصوصاً آثار سفالی و ظروف سنگی با تراشکاری های استادانه، نشان از حضور مردمانی هنرمند و با فرهنگ دارد.

البته مرحوم شیخ حبیب الله انصاری مولف منتخب التواریخ لارستان، مکان سودابگرد را در یک کیلومتری شمال محله قدیم اشکنان فعلی می دانند که با قلعه ی زنگنو محافظت می شده است. به هر حال آثار متعدد و آبراههای طولانی و آب بندها نشانگر سخت کوشی مردم در آن سال ها و سابقه ی حضور چند هزار ساله سکونت در این نواحی دارد. در شماره ی آینده به معرفی آثار و ابنیه باستانی مربوط به دوران های پیش از اسلام می پردازیم.

۱) با استفاده از تاریخ مفصل لارستان تألیف دکتر محمدباقر وثوقی

۲) منتخب التواریخ لارستان - شیخ حبیب الله انصاری

(قسمت هشتم)

در قسمت پیشین، ذکر مختصری از جغرافیای سیاسی اشکنان در پیش از اسلام بیان گردید و به منظور تکمیل موضوع، در این قسمت به معرفی تعدادی از بناها و آثار پیش از اسلام می پردازیم. چنانچه اشاره شد مدارک تاریخی موجود نشان دهنده این است که اشکنان در حدود دویست و اندی سال پیش از میلاد مسیح (ع) توسط یکی از سرداران شجاع ایرانی بصورت یک قلعه یا آبادی بنا گردید. این سردار شجاع، هوشنگ نام داشت که در نبرد با رومیان، رشادتهای زیادی از خود نشان داد و با اشک اول که از نژاد کیان بود هم پیمان شده و رومیان را از ایران راندند. او مدتی فرمانروای جنوب ایران بوده و برای استحکام حکومت اشکنانی اقدام به ساخت استحکامات زیادی نمود که از آن جمله بنای یک قلعه به نام اشک اول و نامگذاری آن با عنوان اشکنان بود. در رابطه با مکان قطعی قلعه یا آبادی اولیه اشکنان نمی توان نظر قطعی ابراز کرد ولی آنچه مسلم است از محدوده جغرافیایی اشکنان فعلی خارج نبوده است.

آثار زیادی از آبادی ها و قلعه های باستانی در دشت و کوههای مشرف به منطقه برجای مانده است. از جمله قلعه های مهم و استراتژیک، قلعه زنگیان (زنگنو) و قلعه شاه نهل در ارتفاعات شمالی و قلعه کلاتو و چند قلعه دیگر در ارتفاعات جنوبی می باشد. ضمناً در محدوده شهر نیز دو قلعه وجود داشته که یکی در شمال گورستان فعلی (محدوده ی تنب کوشک در محله ی قدیم) و دیگری در محل شهرک انقلاب فعلی که آثار خندق آن تا قبل از تغییر کاربری در محدوده ی باغهای سابق قابل مشاهده بود.

ص: ۱۷

آثار باستانی بجای مانده از سده های گذشته خصوصاً در ارتفاعات جنوبی از محدوده ی بنو پسبند تا تنگ خور شامل آسیاب های متعدد و آبراههای قدیمی و آب بند ها و قلعه های بزرگ و کوچک به چشم می خورد. آثار باقیمانده از آبراه مهم حدفاصل اهل و پاقلات خصوصاً بنای بزرگ تاق(تاخ) بر روی رودخانه مهران و چند تپه ی باستانی که از نظر باستان شناسی اهمیت ویژه ای دارد، لزوم تحقیقات باستان شناسی را در منطقه ضروری می نماید. تپه های باستانی "تُمب کوشک در چند نقطه ی منطقه و تُمب گبری رکن آباد" و همچنین آثار باقیمانده از یک آبادی بزرگ در محدوده میرحسینی پیرامون چاه طلا و قلعه کلاتو در آن محدوده و آبادی فخر آباد که در زیر خاک مدفون می باشد. به اضافه ی دهها آثار دیگر در کشکو و پهریز و پنگرویه و کال و اهل و تنگ خور همگی نیاز به کاوش علمی دارند.

متأسفانه قهر طبیعت و کم توجهی اهالی و کم لطفی مسئولین و تاخت و تاز اخیر عده ای سارق، میراث فرهنگی منطقه را در معرض نابودی قرار داده است.

در گذشته های دور به دلایل امنیتی اغلب آبادی ها در بلندی و بر روی ارتفاعات به صورت قلعه بنا میشده است ولی وجود تپه های باستانی در دشت اشکنان به همراه آثار قنوات و آبراه ها و آب بندها و آسیاب های متعدد گواهی بر رونق زندگی در سده های گذشته داشته است.

اما آنچه در منابع تاریخی ظهور بیشتری دارد، وجود دو قطب تجاری و نظامی در منطقه می باشد. فال به عنوان قطب تجاری منطقه به دلیل قرار گرفتن بر سر راه تجاری سیراف به شیراز از رونق خوبی برخوردار بوده و در سده های گذشته به دلیل مبادلات فرهنگی با سایر مناطق، شخصیت های علمی و علماء برجسته ای را در کارنامه درخشان خود دارد و اشکنان نیز به عنوان قطب نظامی منطقه سابقه ای بسیار طولانی در حکومت و حفظ امنیت منطقه داشته است. از شماره آینده روند شکل گیری حاکمیت سیاسی و نظامی در اشکنان قدیم را بررسی خواهیم کرد.

(قسمت نهم)

در این قسمت شکل گیری حکومت های محلی در قرون گذشته را آغاز می نمایم. آنچه در منابع مکتوب قابل مشاهده و استخراج است بیانگر این نکته است که حداقل از حدود ۱۳۰۰ سال پیش حکومت های محلی قدرتمند در منطقه حاکمیت داشته اند. زیرا از این تاریخ به بعد اسامی حاکمان منطقه در لابلای تاریخ مشاهده می شود. هر چند که این اسامی نمی تواند قدمت واقعی استقرار این حکومت ها را بیان نماید ولی آثار بجای مانده از زمان ساسانیان گواه بر آبادانی و به دنبال آن حکومت و حاکمیت در منطقه می باشد و از سوی دیگر نام ساسانی اشکنان با عنوان سوداوه گرد یا سودابگرد نشان از مدنیت آن می نماید، زیرا در زبان ساسانی گرد یا جرد به معنای شهر بوده و هر گاه پسوند نام محلی قرار می گرفت نشان از عمران شهری آن مکان می نماید و بر این اساس که هیچ شهری را بدون حاکم نمی توان فرض کرد، قطعاً در زمان ساسانیان حکومت های محلی استقرار داشته اند ولی نامی از حاکمان ساسانی در جایی مکتوب نشده است.

اولین نامی که از حاکمان محلی ذکر شده از قول مرحوم شیخ حبیب الله انصاری در ذکر وقایع سال ۱۳۲ ه قمری، برابر با سال ۱۲۸ ه ش است. ایشان در کتاب تاریخ خود چنین آورده: «گشتاسب که از طرف مادری نسبش به سلاطین اشکانیان می رسید حاکم اشکنان بودی...». این نام نشان از اسامی غیر اسلامی دارد و از آنجا که این حکایت مربوط به شکل گیری و ظهور اسلام در این منطقه می باشد بیانگر این نکته است که قبل از ظهور اسلام حکومت های محلی در اشکنان شکل گرفته بوده است.

ایشان همچنین در ذکر وقایع سال ۱۷۰ ه و بعد از آن مربوط به حضور امامزادگان امیر احمد و امیر حسن و امیر محمد معروف به میر مراد که برای تبلیغ و گسترش اسلام به این منطقه اعزام شده بودند، اسامی دیگری از حاکمان مانند: تیمور، اهل، نهل، فخری، رکن شاه را ذکر کرده که تیمور گویا حاکم اشکنان بوده و بقیه در سایر آبادی های منطقه حاکم بوده اند. این اسامی نیز همگی غیر اسلامی بوده و گویا تا این تاریخ این منطقه کاملاً مسلمان نشده بودند و اولین نام اسلامی از حاکمان منطقه مربوط به سال ۲۹۸ ه.ق است که در نامه ای حاکم اشکنان مورد خطاب حاکم میلادی لار قرار گرفته است مرحوم انصاری چنین می نگارد « پس یوسف، نامه ی دیگر به احمدخان اشکنانی نوشت. احمد خان نیز از اشکنان و توابعات حدود هفت هزار سپاه جمع کرده و به لار به یاری او فرستاد»...

از این تاریخ به بعد اسامی حاکمان به اسمهای اسلامی تغییر پیدا نموده است، از جمله وی در ذکر وقایع سال ۶۲۷ هجری قمری پیرامون حضور مغولان در منطقه چنین نقل نموده است >>: ابوبکر بن سعد زنگی به حکم چنگیز شاه روی به لارستان نهاد و چون لار را تسخیر نمودی، قشون بسیاری به جهت تسخیر اشکنان روانه داشتی... حاکم اشکنان در آن وقت محمد خان بن علی خان ابن محمود خان بن احمد خان بودی << مرحوم انصاری ضمن نقل مفصل از وقایع آن سالها سرنوشت حاکم اشکنان را چنین نقل می کند که ایشان چون تاب مقاومت در خود و اطرافیان ندید، ابتدا فرار کرد ولی برای وساطت به نزد شیخ نورالدین یکی از بزرگان اشکنانی که در آن روزگار در استخر مرکز حکومت فارس قدیم زندگی می کرد، رفت و با نامه ی شیخ، محمدخان عفو خود را از ابوبکر زنگی می گیرد و حاکم فارس یک دست خلعت با منصب و رقم حکومتی، اراضی و املاکات او را استرداد کرده و حکومت را به خودش وامی گذارد.

در این سفر به خواهش محمدخان شیخ نورالدین که اجدادش سالها در اشکنان خدمت نموده بودند برادرش ضیاء الدین که عالمی دانا بود برای ارشاد مردم با او همراه می نماید. آنچه از این واقعه تاریخی می توان برداشت نمود این است که در اوایل قرن هفتم اشکنان نقطه ی مهمی محسوب می شده که حاکم فارس ابتدا حکم به تسخیر آن و سپس حاکم آن را انتخاب نموده و رقم و منصب حکومتی به او اختصاص می دهد .

علاوه بر این حوادث سال ۶۵۳ تا ۶۵۶ ه.ق نیز مؤید این مدّعاست. در آن سالها که مصادف با ظهور هلاکوخان مغول در ایران است ، هلاکو بعد از تسخیر ایران به بغداد حمله کرده و سرنگونی آخرین خلیفه ی عباسی ، در سال ۶۵۶ هجری قمری به شیراز می آید.

بنا به نقل صاحب منتخب التواریخ >>: عبدالمومن لاری نامه به اشکنان وبستک و اطراف نواحی لارستان نوشت که کلانترن هر بلدی در لار جمع شده باشند ، حاصل پس از آمدن ائمه کلانتران و حکام و جمع شدن ایشان ، پس از مشورت عبدالمؤمن خان با تحفه و هدیه نفیس و قابل به همراه سایر حکام به شیراز و به خدمت هلاکو شتافتند. هلاکو بسیار خرسند و مسرور شد. امر کرد تا خلعت مخصوص به عبدالمؤمن بپوشانند و همچنین به حکومت بستک و اشکنان ... و محمدخان اشکنانی دو سال قبل از فوت عبدالمؤمن در گذشتی و پسر بزرگش علی خان به جایش برآمدی...».

نتیجه ای که از این قسمت به دست می آید ، این است که حاکم اشکنان به عنوان فردی مؤثر مورد مشورت و نظرخواهی حاکم لار بوده و به همراه ایشان به عنوان یکی از بزرگان منطقه در شیراز به حضور هلاکوخان مغول رسیده و از دست هلاکو پادشاه مقتدر مغول خلعت دریافت نموده است.

در قسمت بعدی ادامه این موضوع را از قرن هفتم هجری به بعد پیگیری می‌کنیم.

(قسمت دهم)

در این شماره موضوع حکومت های محلی در قرنهای گذشته را پیگیری می‌کنیم شیخ حبیب اله انصاری حوادث سده ی هفتم و هشتم و نهم هجری را اینگونه ذکر می نماید:

چنانچه بیان داشتیم با مرگ محمدخان اشکنانی در سال ۶۷۹ هجری فرزندش علیخان حاکم اشکنان شد در عهد وی مصطفی خان حاکم بستک از حکومت مرکزی در لار تمرد نمود و خراج برای حاکم لار احمد خان نفرستاد و احمدخان برای تأدیب او با لشکری گران روانه بستک شد . در این نبرد علیخان اشکنانی نیز لشکری را ساز داده و به حمایت احمدخان روی به بستک گذاشته و بعد از چهار روز زد و خورد مصطفی خان تسلیم می شود و احمدخان ، علیخان اشکنانی را نوازش و تحسین نموده و با خلعت و انعام و تحفه و هدیه اجازه ی مرخصی داده ، به اشکنان بازمی گردد . در حالی که به همه لشکر او خلعت و تحفه برخور داد.

به نقل از صاحب کتاب منتخب التواریخ: علی خان در سال ۷۰۰ هجری جهان را وداع گفت و پسرش سهراب خان به جایش نشست . در همان سال بود که آقا شیخ ضیاءالدین انصاری که قبلاً ذکری از ایشان شد به عزم زیارت برادرش به اصطخر تشریف فرما شد و پسرش آقا شیخ روح الله مدرس در اشکنان به جای خود گذاشت . وی نیز به دنبال خبر فوت پدرش در اصطخر اشکنان را به مقصد اصطخر ترک نمود و دیگر از مشایخ انصار کسی به اشکنان برنگشت و ایشان ساکن شیراز و اصطخر و ابرقو شدند.

ص: ۲۲

سهراب خان را در سال ۷۴۹ مسموم نمودند. چون پسری نداشت برادرش باقرخان به جایش نشست ولی همسرش حامله بود و پسرش را به نام وی سهراب نام نهاد. باقرخان مدّت دو سال حکومت نمود ولی بر اثر حادثه ی وی جان سپرد. مردم پس از باقرخان چند سال دیگر زوجه ی سهراب خان را به حکومت نشانند. وی زنی بود نجیبه و عقیفه و پر همت و خوش گو و خوشرو تا اینکه پسرش به سن سیزده سالگی رسید، او را به جانشینی پدر نشانند. این پسر چون به تربیت مادری رشید رشد نموده بود با رعیت بسیار مهربان بود. در رابطه با حوادث و تاریخ مرگ وی اشاره ای نشده و تا سال ۸۷۴ هجری تاریخ اشاره به حکومت حسن خان نموده که شاید فرزند سهراب خان بوده باشد. وی در سال ۸۷۴ هجری مسموم شده و فرزندش غیاث خان به جایش منصوب می شود که گویا شخص منصفی بوده است. از حوادث مربوط به قرن نهم هجری چنین استنباط می شود که به دلیل اختلاف در بین قبایل معروف در اشکنان در سال ۹۱۳ هجری غیاث خان دست از حکومت کشیده و حکومت و کلانتری را به خودشان واگذار می کند. شیخ حبیب الله انصاری وقایع قرن دهم هجری را اینچنین بیان نموده است:

« در آن اوقات اشکنانی ها منحصر به چهار طایفه بودند؛ کُردی، کمچولی، مزارعی و رئیس قوچی، بین این طایفه هر روز منازعه و مناقشه و مجادله بودی، مخصوصاً طایفه رئیس قوچی و مزارعی بسیار زورمند بودندی و غیاث خان که آخرین سلسله خوانین از طرف مادری اشکنان بودی از علاج درماندی. حکومتی و کلانتری بلد را به خودشان وا گذاشتی و خود منزوی شدی.

پس هر یک از این چهار طایفه کلانتری و رئیسی به جهت خود تعیین داشتندی و پس از غیاث خان دیگر حاکمی بالاستقلال در اشکنان نبود، مردم هر طایفه رئیسی داشتندی ومالیات را تحویل آن رئیس کرده، عامل حاکم لار که می آمدی تسلیم او نمودندی و از غیاث خان چهار پسر مانده بودی که هیچ یک به منصب حکومتی نرسیدی وسلسله اشکانیان دیگر منقطع شدی مگر از دخترزادگان آنها رئیس محمد تقی نامی به ریاست رسیدی که در جای خود ذکرش خواهد شد».

در شماره آینده وقایع قرن دهم هجری را پیگیری می نمایم.

منابع:

منتخب التواریخ لارستان نوشته حبیب الله انصاری اشکنانی

تاریخ مفصل لارستان نوشته دکتر محمد باقر وثوقی

(قسمت یازدهم)

در قسمت قبل، وقایع قرون هشتم و نهم ذکر گردید. در این قسمت به وقایع قرن دهم هجری می پردازیم.

به دنبال نزاع در بین طوایف اشکنانی وبه نقل از صاحب منتخب التواریخ: ((در همان اوقات که چهار طایفه از اشکنانی ها که کردی، کمچولی، مزارعی و رئیس قوچی باشند، به هم افتاده بودندی و نزاع ملکی با هم داشتندی و در آن زمان قوای طایفه مزارعی بیشتر از سه طایفه دیگر بودیو تعدی و اجحاف زیاد درباره رعیت می نمودندی، به حدی که غالب املاک و آب و زمین اشکنان تغلیباً به حیظه تصرف خودشان در آورده بودندی. تا چند مدتی نزاع و جدال در بین این چهار طایفه محکم بودی تا اینکه آقا شیخ جعفر بن آقا شیخ محمد انصاری از اولاد آقا شیخ عطااله انصاری سابق الذکر که از سلسله انصاریون بودی، به جهت جمع آوری اموال موقوفه اجدادشان که در اشکنان سابقه ریاست و قضاوت داشتند، که به تفصیل ذکر زندگی آنها شد، در اشکنان تشریف بردی و بین این چهار طایفه را اصلاح دادی و دختری از طایفه مزارعین به طایفه رئیس قوچی دادی و دختری از رئیس قوچی به مزارعین دادی و همچنین کمچولی. چون این دو طایفه طرح مواصلت به هم انداختندی، دیگر نزاع از بین چهار طایفه برداشته شدی، دست اتحاد به هم داده، فراغت حاصل کردندی.

ص: ۲۴

از این طرف طایفه رئیس و مزارعین با هم شورا کردی، آقا شیخ جعفر انصاری را نگاه داشتی و مانع از رفتنش شدندی و دختری از طایفه رئیس به عقد ازدواج شیخ در آوردندی. سپس شیخ در اشکنان توطن گرفتگی و پدر شیخ که آقا شیخ محمد انصاری بودی، در شهر ابرقو متوطن بودی.

حاصل، چند پسر از شیخ از بطن دختر رئیس به هم رسیدی که منجمله آنها یکی به منصب قضاوت نایل شده و باقی بی کمال و دانش افتادندی.

پس از مدتی قحطی و غلا در بلاد لارستان افتادی، به حدی که از غلات اربعه یک مشت پیدا نمی شدی. خصوصاً در دهات، از آن جمله در اشکنان چندسال قحطی گرفته بودی که غالب مردم آن جا فرار از وطن شدندی. در سال دوم از غلا(قحطی)، آقا شیخ جعفر انصاری به رحمت ایزدی پیوستی، پسر بزرگش آقا شیخ احمد انصاری بر مسند پدر برآمدی. در سال سیم از غلا، برادران شیخ احمد انصاری از اشکنان هجرت کردند، روی به اطراف گذاشتندی و آقا شیخ احمد هم که گویا اولادی نداشتی، دیگر از حالات او معلوم نمی شود که در آن قحطی روی به کدام دیار و بلدی گذاشته باشد یا در خود اشکنان به رحمت خدا رفته باشد. حاصل، یکی از برادران شیخ احمد انصاری بنابر قول صحیح که تحقیق شده در قریه نزدیکی اشکنان که بیرم بودی، رفتی و در آن جا به عسرت و زحمت، زندگی از خود گذراندی).

شیخ حبیب اله انصاری پس از ذکر شرایط بسیار سخت سالهای ابتدایی قرن دهم هجری اشاره ای دارد به زمان حکومت شاه عباس صفوی در ایران که به دلیل کوتاهی حاکم لار، معروف به ابراهیم خان در تأمین امنیت راه بازرگانی شیراز به لاروشکایت تعدادی از بازرگانان، شاه عباس شخصاً به شیراز سفر نموده و یعقوب خان حاکم فارس را تأدیب و عزل نموده و علی و یردی بیگ را به جایش منصوب می نماید و به دنبال آن، وی را مأمور تأدیب ابراهیم خان آخرین حاکم میلادی لار می نماید.

علی ویردی بیگ با دو هزار سپاه از شیراز به سوی لار حرکت نموده و هشت هزار سپاه نیز از اطراف کرمان و سیرجان به سرکردگی دوست محمد خان پسر عبدالله خان بلوچ به حمایت سپاه شاهی آمدند. لشکر شاهی لار را محاصره می نمایند و این محاصره چهار ماه به طول می انجامد. در این بین اسماعیل خان برادر ابراهیم خان در شبی از گوشه قلعه خارج شده و به سمت اشکنان می آید تا شاید لشکری برای کمک به برادرش گردآوری نماید ولی پیش از توفیق او لشکر شاهی لار را تسخیر و سپاه بلوچ شهر را غارت می نماید. به نقل از مرحوم انصاری حضور تعداد زیادی بلوچ در منطقه لارستان و کوههای پیرامون اشکنان مربوط به وقایع سال ۱۰۰۱ هجری قمری و تسخیر لار از سوی سپاهیان شاه عباس می باشد.

لازم به ذکر است که اسماعیل خان که به منطقه اشکنان اعزام شده بود فرصت بازگشت به لار پیدا نکرد و در سالهای بعد مورد عفو حاکم لار قنبر علی بیگ قرار گرفت و پسرش منصور خان که به وقت غارت لار به پدر ملحق شده بود و در قریه کال ساکن شده بودند، منصب حکومت آن قریه را داد.

(قسمت دوازدهم)

از مهمترین وقایع قرن دهم هجری، تسخیر لار توسط قوای شاه عباس بود که به سبب آن حکومت دوهزارساله میلادیان را در لار به تاریخ سپرد و با فرمان شاه عباس علی ویردی بیگ از جانب شاه عباس صفوی حاکم لار گشت و سپس فرزندش قنبر علی بیگ در سال هزار و ده هجری به جایش حاکم شد. از اتفاقات قابل اعتنا در این سده، بخشیده شدن منصورخان برادرزاده ابراهیم خان آخرین حاکم میلادی لار توسط قنبر علی بیگ و اعطای منصب کدخدایی قریه کال به وی بود که در جریان محاصره لار توسط سپاه شاه عباس برای جمع آوری نیروی کمکی به سمت اشکنان آمده بود. با درگذشت منصور خان در زمان حکومت محمدعلی بیگ فرزند قنبر علی بیگ در سال هزار و چهل و دو هجری، فرزندش تیمورخان جانشین وی شد. پس از تیمور خان کدخدایی کال به دست رؤسای اشکنانی افتاد تا در زمان حکومت سیریه لاری در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار که آقانصیرا و برادرش آقا علی از نوادگان منصور خان به منصب بیگلربیگی و فرمانروایی لار رسیدند.

در سده دهم هجری حاکم اشکنان به دلیل اختلافات قبایل، اشکنان را ترک نمود و مدتی در روستای کره زاد ساکن می شود. مرحوم انصاری در کتاب منتخب التواریخ آورده است ((چون غیاث خان که آخرین حاکمی بود از حکام اشکنانی که نسبش از طرف مادری به سلاطین اشکانیان منتهی می شدی، به سبب منازعه و مناقشه چهار طایفه از اشکنانی ها دست از حکومتی کشیده، گوشه انزوا اختیار کرده و پس از او کسی از اولادان ایشان به منصب حکومتی نرسیدی.

چند تن از سلسله ی ایشان از اشکنان هجرت کرده و در محلی که تقریباً دوازده میل بین غربی و قطبی اشکنان واقع است در دامنه کوهی که موسوم به کره زاد است که از آبادانی خالی و چند نفر از احشام نشین و قطاع طریق و جت در آن محل سکنی داشتند، به آنجا رفتندی و چند عدد حیوان به دست آورده، با آنها شریک و هم کاسه شدند و با هم طرح مراوده و خویشی انداختند. دختران خود را به آنها دادند و دختران آنها را نیز خود گرفتند.

دیگر کسی از این سلسله به منصب حکومتی نرسید الا رئیس محمد تقی نامی که پدرش از کره زاد در اشکنان می آید و رئیس محمد تقی دختری از روسای اشکنان که ظاهراً یا از طایفه مزارعین یا رئیس قوچی باشد می گیرد، ولی از طایفه مزارعین بوده زیرا پسرش رئیس علی که به منصب خانی می رسد از طرف مادری نسبش به مزارعین می رسد.))

وی در ادامه وقایع سده دهم هجری آورده است ((در سال هزار و شصت و دو هجری عبدالله بیگ پس از پدرش از جانب شاه عباس ثانی حکمران لار می شود. در اواخر حکومت عبدالله بیگ حاکم بستک مصطفی خان که نسبش به گرگین میلاد می رسیدی آغاز سرکشی و یاغی گری نهادی و مالیات را به اونمی دادی، عبدالله بیگ لشکر را از گراش و فشور و ارد و فداغ و اشکنان و محالایت لارستانی که تحت حکمش بودندی طلبیدی و به سرکردگی پسرش و ولیعهدش علی مردان بیگ به جهت تأدیب مصطفی خان روانه بستک داشتی. مدت شش ماه جنگ و جدال ایشان به طول انجامید تا بالاخره بستک را به قهر و غلبه مفتوح ساختند. پس مصطفی خان سر اطاعت و انقیاد پیش آورده و مالیات چندساله تأدیه کرده و حکومت بستک و جهانگیریه را به خودش تفویض داشتندی.))

در ادامه وقایع سده یازدهم هجری و انقراض صفویه و روی کار آمدن افشاریه و اتفاقات پیش آمده در این منطقه را نقل خواهیم کرد. آورده

(قسمت سیزدهم)

وقایع قرن یازدهم هجری را با ذکر تسخیر لار و فرار اسماعیل خان به اشکنان برای جمع آوری نیرو و به منطقه اشکنان ذکر گردید و اشاره نمودیم که وی در این منطقه ماندگار شد و بعدها فرزندش منصور خان توسط قنبر علی بیگ حاکم لار به کلانتری کال برگزیده شد. پس از منصور خان فرزندش تیمور خان حاکم کال شد و در سال های بعد از این خانواده آقا نصیرا (نصیر خان) و آقا علی در دستگاه حکومت قاجار نفوذ نموده و ابتدا به حکومت لار و سپس در دربار قاجار صاحب نفوذ شدند.

در سال هزار و هشتاد و هفت هجری با جانشینی علی مردان بیگ به جای پدرش عبدالله بیگ که مصادف با حکومت صفی میرزا (شاه سلیمان صفوی) بود، یکی از نوادگان اسماعیل خان بنام غیاث خان حاکم اشکنان بود که به علت اختلاف قبیله ای تصمیم به ترک اشکنان گرفت و به کره زاد رفت. بعدها عریضه ای به علی مردان بیگ نوشته و اظهار تنگدستی نمود. علی مردان بیگ وی را مجدداً به تحصیلداری و حکومت اشکنان برگزید و مقرر شد مالیات اشکنان و توابعات را جمع آوری نموده و به لار بفرستد و مواجب مقرری را به جهت غیاث خان قرار داد. با در گذشت صفی میرزا (شاه سلیمان صفوی) حکومت صفویه به دست سلطان حسین افتاد و سالهای اولیه قرن دوازدهم بود که محمود افغان با لشکری گسترده به ایران تاخت و پایتخت ایران (اصفهان) را به مدت شش ماه محاصره نمود. در جریان محاصره به درخواست شاه سلطان حسین، از مناطق مختلف برای در هم شکستن محاصره اصفهان، نیرو و سپاه می آمدند از جمله سپاهی به استعداد چهار هزار نفر به فرماندهی علی مردان بیگ از لار خود را به اصفهان رساندند.

علی مردان بیگ در جریان محاصره اصفهان جراحت سنگینی برداشت و تعدادی از سپاهیان را از دست داد. لذا عزم بازگشت به لار را نمود ولی در بین راه به دلیل زخمهای جنگ از دنیا رفت و فرزندش مرتضی بیگ به جایش منصوب شد و با لشکر شکست خورده عازم لار شدند.

بنا به نقل از شیخ حبیب اله انصاری، چون افاغنه اصفهان را تسخیر کردند نصراله خان گبر که حاکم کرمان بود و از سلطان محمود و افاغنه استقبال نموده بود، مأمور به تسخیر فارس شد و چون لار در کنترل نصراله خان قرا گرفت مرتضی بیگ که تاب جنگ در خود ندید مجبور شد در قلعه مزایجان که از محکم ترین قلاع لارستان بود مستقر شود. این قلعه سال ها در دست مرتضی بیگ و فرزندان او بود تا در سال هزار و سیصد و چهل و یک قمری به دست اشرار افتاد و بعدها در سال ۱۳۵۰ هجری به دلیل مزاحمتی که برای عابرین و کاروانهای تجاری و دولتی داشتند، رضا خان تصمیم به محاصره و تسخیر آن گرفت و سپاهیان رضاشاه مدت ها قلعه را محاصره نموده بودند و با داشتن توپ و مسلسل نتوانستند قلعه را تسخیر کنند لذا از در صلح با قلعه نشینان در آمدند.

ادامه وقایع را در شماره آینده با ذکر به قدرت رسیدن مجدد غیاث خان و حاکمیت فرزندان او در زمان حکومت قاجار در لار و مرکز پیگیری خواهیم نمود.

(قسمت چهاردهم)

از وقایع ابتدای قرن چهاردهم که مربوط به اواخر حکومت صفویه و سپس حاکم شدن افاغنه بر ایران و حکومت افشاریه است، مطلب چندانی که مرتبط با تاریخ منطقه باشد در کتابها یافت نمی شود ولی از اواخر سده مذکور، حضور مجدد نوادگان اسماعیل خان بعد از حدود دو قرن، در حکومت لار و سپس نفوذ در حکومت قاجار به تفصیل مطالبی دیده می شود. به نقل از کتاب منتخب التواریخ «جلوس آقا نصیرخان بیگلربیگی در سال هزار و یکصد و نود و چهار از هجرت: آقانصیرا ابن آقارحیما ابن غیاث خان که از اولادان اسماعیل خان برادر ابراهیم خان حکومت لارستان سابق الذکر بودند..... آقا رحیما در اشکنان بدرود حیات گفت و دو پسر از او ماندی یکی آقا نصیرا و دیگری آقا علی و این دو پسر از کودکی با بصیرت و تدبیر بودندی تا اینکه بمصاحبت کالیها و اشکنانیها مکاری بودندی خود را به لار رسانیدندی. پس از مدتی خود را در دستگاه حکومتی میرتقی خان حاکم لار انداختندی تا اینکه کارشان بالا گرفت و میرتقی خان ایشان را به حکومتی سبعه فرمان دادی تا اینکه مشایخ پدزی که داعیه ریاست بر سر داشتند غفلتا یک روزی بر سر میرتقی خان ریخته از پایش در آوردندی و مقتولش ساختندی. زوجه میرتقی خان، چون از بصیرت و غیرت و جوانمردی آقانصیرا و آقاعلی باخبر بودی در خفا شبی خطی به ایشان نوشته و نوید دخترش با حکومتی لار به آنها داده تا تقاص خون شوهرش از مشایخ پدزی کرده باشد. حاصل چون به امر زوجه میرتقی خان، آقا نصیرا و آقا علی در لار آمدند و شبی خلوت کرده، زوجه میرتقی خان را دیده عهد و میثاقی با هم بستند و زوجه میرتقی، دخترش را بر حسب الشرط خود به عقد ازدواج آقا نصیرا در آورده و او را بر مسند شوهر جای داده و حکومتی لار را به او بخشوده، پس آقانصیرا با مشایخ پدزی طرح مرادده انداخته تا آنکه ایشان را از هر نحو غافل ساخته یک روز ایشان را بعنوان ضیافتی طلبید و در آن سردابه که در جنوبی میدان لار واقع است آنها را جای داده و بزرگ ایشان شیخ محمد صالح و شیخ شعیب بوده و اینها شصت نفر بودی. چون سفره نهار گسترده و الوان طعام را چیدند در بین خوردن یکصدویست نفر در پستویکه در آن سردابه بودی با خنجرهای کشیده جای داده که غفلتاً هر دونفر بر یک نفر از مشایخ ریخته و تمام آنها را در آن مجلس به قتل رسانیدند.

الحاصل پس از قتل مشایخ پدزی کار آقانصیرا بالا- گرفتنی چنانچه در جنگی که مصطفی خان زند با محمد شاه قاجار داشتی اوقاتی که خواستی داراب را مفتوح سازد، آقا نصیرا برادرش را با دوهزار سوار به مدد اهل داراب فرستادی تا آنکه آنها را از محاصره نجات دادی و دشمن را فراری دادی و سرکرده خصم که لطفعلی خان زند بودی به سمت طبس فرار کردی.

پس از فتح، محمد شاه قاجار به شیراز برگشته و نامه و خلعت و منصب بیگلربیگی بجهت آقانصیرا فرستاده دیگر هر کسی که از نسل نصیرخان بودی به منصب بیگلربیگی منصوب میشدی. حاصل تا اینکه در سال دیگر لطفعلی خان زند کرمان را به تصرف در آورده، آقا نصیرخان بیگلربیگی با پنج هزار سپاه از لار حرکت کرده به امداد محمدشاه قاجار رفته تا آنکه شهر کرمان را از دست خصم باز گرفتند. چون مدت طولیلی آقانصیرخان زندگانی نمود در اوایل پادشاهی فتحعلی شاه بدرود حیات گفت و پسرش عبدالله خان به جایش برآمد. «وقایع دوره عبدالله خان که مرتبط به دوره قاجار می شود در شماره بعد پیگیری می کنیم».

(قسمت پانزدهم)

در قسمت پیشین نقل شد که فرزندان غیاث خان حاکم اشکنان که اوایل قرن ۱۳ هجری حاکم اشکنان بود، در دستگاه حکومت لار نفوذ کرده و به حکومت رسیدند با مرگ فتحعلی شاه قاجار و انتخاب محمد شاه قاجار به جای وی، حسنعلی میرزا یکی دیگر از پسران فتحعلی شاه که در فارس حاکم بود و لقب فرمانروایی داشت و تمنای جانشینی پدر در سر داشت با فرارسیدن مرگ پدر، با جانشینی محمدشاه مخالفت کرد و به اطراف و اکناف نامه نوشت و لشکر فراخواند تا بر علیه محمدشاه وارد جنگ شود. یکی از کسانی که به درخواست او پاسخ داد نصیر خان لاری نوه غیاث خان بود که با هفده هزار نفر عازم شیراز و سپس تهران شد. سپاه فارس زمانی که به تهران رسیدند فرمانفرما را دستگیر کرده بودند و نا بینا نموده بودند. به نقل از منتخب التواریخ: «محمد شاه نصیرخان را طلبیده و در معرض عتابش درآورده که این همه سپاه به جهت چه کاری جمع کردی و به امداد چه کسی آمدی؟ عرض کرد به حمایت فرمانفرما آمده ام. چون غیر از او احدی را سلطان نمی دانستم. شاه تبسمی کرد و گفت کسی که بتواند اینگونه جمعیت کشی نماید چگونه توان، ملکی را به او سپرد. اگر طالب ملک لارستانی پسرت را گروهی بگذار والا- تو را از حکومت لارستان معزول دارم. پس نصیرخان پسرش نصرالله خان که به سن ده سالگی بودی به گروهی در تهران گذاشت ...»

گویند در اوقاتی نصرالله خان در تهران مدرسه می رفتی با بچه های دربار منازعه می کردی و اذیت می رساندی تا روزی سیلی بر ناصرالدین شاه زد، ناصر شکوه او به پدر کرده شاه جوابش داده که بچه رعیت جرات ندارد که سیلی به پسر شاه بزند، ناصر عرض کردی که نمی دانی این پسر چطور آتش پاره ای است، پس از آن روز نصرالله خان مشهور شدی به آتش پاره و مردم می گفتندش نصرالله خان آتش پاره ...».

نصیرخان بعد از گذاشتن فرزندانش به گرو اجازه برگشتن به لار را دریافت نمود ولی بنای مخالفت و تمرد مکرر و پرداختن مالیات به محمدشاه را گذاشت، وی در سال ۱۲۵۸ از دنیا رفت و به دلیل در گرو بودن فرزندش نصرالله خان برادرش علیخان حاکم لار شد از جمله وجه مشترک حاکمان این دوره با لقب خان ظلم و جور و تعدی و تجاوز به حقوق مردم بود که تقریباً فراگیر بود.

از آنجا که حاکمان قاجار خود با لقب خانی به حکومت و پادشاهی رسیدند در این دوره حکومت فئودالی در سراسر کشور به شدت رواج گرفت و افراد مالک آبادی ها و روستاها شدند و مردم رعیت و کارگر آن ها و هر گاه برای دخل و خرج و خوش گذرانی ها و سفرهای داخل و خارج و جنگ های پی در پی که همه آنها منجر به شکست و از دست رفتن مقدار زیادی از خاک کشور گردید دچار کمبود بودجه می شدند، فشارشان برای دریافت مالیات بیشتر می شد. حکومت برای هر شهر و آبادی مبلغی به عنوان مالیات سالانه تعیین کرده بود که توسط عوامل حکومت می باید جمع آوری و دریافت می شد و به مرکز ارسال می شد، در این دوره خوانین حکم کلانتری و نمایندگی حکومت شبیه حکم فرمانداری این دوره از حاکمان ایالات (استانداران) دریافت می کردند. آن ها تام الاختیار بودند و تنها انتظاری که حکومت وقت از آن ها داشت پرداخت به موقع مالیات به مرکز بود.

در شماره آینده موضوع لشکرکشی شاهزاده جلالی ابراهیم میرزا از جانب ناصرالدین شاه به لار و سپس اشکنان را به تفصیل نقل خواهیم کرد.

(قسمت شانزدهم)

در قسمت قبل اشاره شد که نصرالله خان آتشپاره که از نوادگان غیاث خان حاکم اشکنان بود تا سال ۱۲۵۷ ه.ق که در گروهی حکومت قاجار باقی ماند و در آن سال با منصب بیگلربیگی به لار بازگشت و حاکم لار شد ولی از همان ابتدا سر از اطاعت ناصرالدین شاه پیچید و مالیات نمی داد تا اینکه بعد از سه سال ناصرالدین شاه خشمگین شد و چند فوج سرباز به سرکردگی شاه زاده جلالی ابراهیم میرزا با دو عراده توپ روانه لار کرد ابراهیم میرزا در این لشکرکشی موفق به تسخیر قلعه و دستگیری نصرالله خان که به قلعه ای معروف به شتکو در سبعة رفته بود، شد و وی را پس از دستگیری باخود به تهران برد و به نقل از کتاب منتخب التواریخ لارستان: « ابراهیم میرزا پس از نظم لار یک فوج سرباز با یک قنداق توپ روانه ی اشکنان داشتی و آن صفحات را نظم دادی به لار برگشتندی...» .

با مرگ نصرالله خان آتشپاره، شاه زاده جلالی ابراهیم میرزا در سال ۱۲۵۹ ه.ق از جانب ناصرالدین شاه قاجار حاکم لارستان شد وی مردی دانا و کارآزموده بود و پیش از حضور در لارستان در دستگاه حکومت مرکزی منصب داشت لذا برخوردش با صاحب منصبان و علما و رعیت شایسته بود. اما مردم اشکنان به دلایلی سر از اطاعتش پیچاندند و مرحوم انصاری در کتاب منتخب التواریخ لارستان این واقعه را چنین نقل می نماید: « چون یک سال از جلوس شاه زاده جلالی گذشتی، اشکنانی ها سر از اطاعتش پیچانیدندی و مالیات را ندادی. ابراهیم میرزا یک فوج سرباز به سرکردگی یک نفر از بزرگ زادگان شیرازی روانه ی اشکنان داشتی، اشکنانی ها با خبر شده و جمعیت کرده طریق کوه بر سپاه شاهی بستند. چون سپاه شاهی در آن خفتگاه رسیدندی یکدفعه از چهار طرف بر آنها یورش آوردندی و با تیر و تفنگ ایشان را پس نشانددندی و سرکرده قشون شاهی در آن جنگ کشته شدی و لشکر شاهی شکست خورده و به لار برگشتندی.».

و در ادامه آورده است:

« شاه زاده جلالی بعد از دو سال که حکومتی لار داشتی معزول گشتی و امیرزاده عنایت الله خان به جایش نصب شدی. امیرزاده بعد از عزل شاه زاده به حکمرانی لارستان مأمور شدی و با مردمان نیکورفتار بودی و علما را بسیار دوست و محترم داشتی. حاصل ، چون شاه زاده جلالی به شیراز رفتی و خبر کشته شدن سرکرده قشون شاهی و شکست ایشان به دست اشکنانی ها گوش زد ایالت ساختی به فوریت چهار فوج سرباز با چهار قنடاق توپ با سپاه بسیاری به سرکردگی یکی از شاه زادگان روانه اشکنان داشتی و از لار چند نفر بلدی (راهنما) با خود برده تا از راه غیرمعمول ایشان را داخل اشکنان ساخته ، چون خبر نزدیک شدن اردوی شاهی به اشکنان رسید، مردم تمام اساسیه خود را در کوه کشیدندی و عیال و اطفال خود را نیز در کوه جای دادندی و خود با قشون شاهی وارد جنگ شدند، حاصل: تا اینکه قشون شاهی از سمت شمالی اشکنان سر به در کرده و توپ ها را ریزه داده و بر سپاه اشکنانی ها انداخته، به همین عنوان داخل در اشکنان شدند و یک محله از محلات آن را مفتوح ساختند تا بالاخره قریه اشکنان را به تمامه به دست سپاه شاهی افتادی. و در آن اوقات رئیس و کدخدای ایشان رئیس محمدتقی بودی، وی نیز از نوادگان غیاث خان حاکم سابق اشکنان بود که از طرف اجدادش سلسله اش به سلاطین اشکانیان منتهی میشدی. چون سپاه شاهی اشکنان را مفتوح ساختندی ، اهالی اشکنان در کوه جای داشتندی یک روز اول زوال (ظهر) غضب کرده روی به لشکر خود کرده که دیگر زندگی بر ما حرام است که ولایت ما سربازنشین شده و خانه های ما را خراب نموده باشند در همین وقت باید ژورش (یورش) بر سر ایشان آوریم . حاصل در همان روز زوال (ظهر) یکدفعه سر از کوه به در زده ژورش بر لشکر شاهی آوردند که سپاه شاهی دست و پا گم کرده ، سواران سوار بر اسب های بی زین شده روی به فرار نهادند و آن ها را تا دو فرسنگ تعاقب کرده شکست فاحشی به سپاه شاهی داده تمام خیم (خیمه ها) و اثاثیه آن ها را به یغما بین خود تقسیم ساختند تا اینکه بار دیگر شاه زاده جلالی مأمور به خرابی اشکنان گشته ، از شیراز با قشون زیادی حرکت کرده و به اشکنان آمده. اما شاهزاده چون شخصی بود دانا و عاقل و کارآزموده به کلی بنای مخاصمه (جنگ) با اشکنانی ها نگذاشته و به خوبی و نیکی ایشان را رام کرده و رئیس ایشان محمدتقی را طلبیده خلعتش پوشانده و از کارهای گذشته آن ها در گذشته و ایشان را تسلیم نموده و مالیات همان سال را از ایشان گرفته و از مالیات سالهای گذشته نیز، گذشته ، روانه ی شیراز شد .»

رئیس محمدتقی از اواخر سال ۱۲۶۸ یا اوایل ۱۲۶۹ ه. ق کدخدا و حاکم منصوب شاهزاده ابراهیم میرزا در اشکنان گردید.

(قسمت هفدهم)

در قسمت قبل حکایت تسخیر اشکنان توسط شاه زاده جلالی در سال ۱۲۶۸ ه. ق و انتصاب مجدد رئیس محمد تقی به کدخدایی اشکنان نقل شد. از جمله وقایع مهم دوره ی رئیس محمدتقی ناامنی گسترده ای بود که در منطقه لارستان حاکم بود. این ناامنی ها دامنگیر کلیه آبادی های منطقه از لار و گراش تا اشکنان و اهل شده بود و حاکم لارستان در آن سال ها (۱۲۷۰ ه. ق) عبدالباقی میرزا نوه ی محمدشاه قاجار بود. وی که نتوانست غائله ی لار و گراش را به خوبی جمع کند، مجبور شد منطقه را ترک کرده و به شیراز برود، با رفتن عبدالباقی میرزا کربلایی علیرضای دهباشی گراشی حاکم منطقه شد ولی به دلیل ظلم و تعدی زیاد نتوانست امنیت را به منطقه بازگرداند و با مرگ دهباشی میرزا حسن علیخان نصیرالملک در سال ۱۲۷۶ عموی قوام الملک مشهور با یک فوج سرباز و دو عراده توپ از جانب ناصر الدین شاه مامور به حکومت لارستان شد.

با آمدن نصیرالملک، گراشی ها مجدداً بنای ناسازگاری گذاشته و با غارت و چپاول هر قافله ای که در منطقه آمد و شد داشتند آنها را مورد تعدی قرار می دادند و ناامنی را به اوج خود رسانده بودند. به نقل از کتاب منتخب التواریخ لارستان « نصیرالملک با نوشتن نامه ای به اهل خمسه قریب هفت هزار سپاه از ترک و تاجیک و عرب جمع نمود و در حوالی روستای فداغ با افراد اسدالله خان و حاجی طالب خان برادران فتحعلی خان گراشی که یاغی شده بودند درگیر شد ولی نتوانست بر آن ها غالب شود. لذا پس از شکست و بازگشت به لار فتحعلی خان گراشی را طلیید و حکومت لارستان را به وی سپرد و خود با سربازانش به شیراز بازگشت، با رفتن نصیرالملک در سال ۱۲۷۸ ه. ق فتحعلی خان بیگلربیگی گراشی حاکم لارستان شد و چون گراشی ها حکومت را در دست گرفتند دست از شرارت برداشتند و یک آرامش نسبی به منطقه بازگشت.

نقش فتحعلی خان در شکل‌گیری ثبات و آرامش در منطقه‌ی اشکنان نیز برجسته است که در ادامه این نقش مهم نقل خواهد شد. لازم به ذکر است که فتحعلی خان در دوره‌ی سی ساله حاکمیتش منشأ کارهای ارزشمندی در گراش گردید که آثار آن همچنان باقی است. به موازات ناامنی‌های گسترده در سالهای ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۰ ه.ق در منطقه‌ی اشکنان نیز آشوب گسترده‌ای رخ داد. به نقل از منتخب التواریخ لارستان « چون محمدتقی رئیس بر مردم اشکنان شدی پیوسته بین اهل و اشکنان نزاع مخصوصی بودی و اهل دهی است از دهات اشکنان تقریباً یک میل و نیم در سمت شرقی اشکنان واقع بودی و به اسم او هم اهل گفته اند که سلطان گیر و آتش پرستان بودی چنانچه در کوهش آثار قدیم گبری‌ها از قبیل دولاب و شالوده عمارات باقی و برجاست. حاصل، از جمله طایفه‌ای که پرقوت بودند طایفه‌ی خواجه بودی و این طایفه دشمنی و عداوت غریبی با رؤسای اشکنانی‌ها داشتند و قلعه‌ی اهل در دست این طایفه بودی و رئیس و کلانتر بر خلق اهل بودندی. آن‌ها مردمانی بودند دلیر و شجاع و بی‌باک و ... و اغلب به رعیت اشکنانی‌ها ظلم و تعدی می‌نمودند. لذا با آمدن رئیس محمدتقی چند دفعه جنگ و جدال در بین ایشان روی داد و خواجه را شکست دادی. حاصل اینکه سرکرده خواجه از تیر رئیس محمدتقی کشته شدی. دیگر مثل سابق جرأت خراب‌کاری و تظلم درباره‌ی رعیت اشکنان نداشتند تا اینکه حیل در کار کردند و پیش خدمت رئیس محمدتقی را دیده، نوید دختری از دختران خود به او داده تا رئیس محمدتقی را مقتول سازد. حاصل تا اینکه یک روز رئیس محمدتقی برای صید آهو با پیش خدمتش به صحرای اشکنان رفته و آن صحرا نزدیکی باغستان مشهور به پاقلات بوده در کچه‌ای (کمینگاهی) که بسته بودند نشستند نزدیک زوال چشم رئیس محمدتقی خواب گرفته به آدمش می‌سپارد که اگر آهو بی‌آمد مرا بیدار نما تا آنکه به خواب رفته. آدمش دست کرده و کارد از کمر رئیس کشیده به ضرب تمام به سینه اش زده و چند زخم کاری با آن کارد بر او وارد آورده تا بدرود حیات می‌گوید، از کچه (کمینگاه) به در آمده بر اسب رئیس سوار شده روی به پاقلات گذاشته از آنجا چند دانه هندوانه برای رئیس طلب کرده برداشته به ترک بسته و راه اهل را پیش گرفته، بعضی نقل کرده اند: که سر رئیس محمدتقی را بریده جهت نشانه برای خواجه برده چون خواجه حاجت خود را از او برآورده دیدند دختری که وعده داده بودند با او دادند و از او احترام زیاد نمودند».

با مرگ رئیس محمدتقی اختلاف در بین اشکنان و اهل بیشتر شد و آن سال ها منطقه روی آرامش را به خود ندید تا اینکه فرزند رئیس محمدتقی علیخان به حکومت رسید. جریان حکومت علیخان را در قسمت بعد پیگیری می کنیم.

آشنایی با زندگی بزرگان

قسمت اول

شیخ حبیب اله انصاری اشکنانی

مرحوم شیخ حبیب اله انصاری فرزند شیخ فضل اله در سال ۱۲۷۵ هجری شمسی در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. پدر آن بزرگوار و اجداد گرامیش از علماء و شیوخ مورد اعتماد مردم بوده و از دیرباز امورات شرعی و قضایی مردم اشکنان را به عهده داشته اند. نسب آن مرحوم چنانچه خود در کتاب منتخب التواریخ لارستان که از تألیفات وی می باشد، آورده است به عبدالله انصاری صحابه بزرگ پیامبر گرامی اسلام می رسد و به نقل از کتاب مذکور یکی از نوادگان عبدالله انصاری به نام محمد بن علی بن جعفر بن عبدالله انصاری در سال ۱۲۳ هجری قمری به همراه امامزاده اعظم میر علی بن حسین بن سجاد زین العابدین که در شهر لار مدفون می باشد وارد منطقه لارستان شده و سپس به دعوت حاکم اشکنان و به دستور میر علی بن حسین و به منظور تبلیغ و نشر معارف اسلامی به اشکنان آمده اند. مرحوم انصاری در اوان نوجوانی و پس از تحصیل مقدمات علوم و کتابت نزد پدرش، به منظور تحصیل علوم دینی عازم لار شده و در حوزه علمیه لار مشغول به تحصیل می شود و علوم آن روز را به حد کمال کسب نموده و در فقه قریب به اجتهاد می گردد و سپس به منظور ادامه راه اجداد خلفش که همانا نشر و گسترش فرهنگ اسلامی بوده است به موطن خود باز می گردد. از خصوصیات روحی او چنانچه نقل می شود تمایلات عارفانه داشته و در بیرون از شهر عبادتگاهی داشته که به مسجد شیخ مشهور بوده است. مرحوم انصاری در طول حیات کوتاه اما پربرکت خود در علوم گوناگون ادبی و مذهبی، کتب مختلفی را به رشته تحریر درآورده که بجز کتاب منتخب التواریخ که به همت دکتر وثوقی به چاپ رسیده است سایر کتابهایش همچنان به صورت نسخ خطی باقی مانده و تاکنون چاپ نشده است، که از آن جمله کتاب نور مبین پیرامون مباحث کلامی و رد شبهات عقیدتی است و کتاب تحفه الرضویه در مناقب و شرح معجزات امام رضا(ع) و شرح اشعار مشهور دعبل خزاعی شاعر معروف عرب (شعر مدارس آیات) و همچنین و دیوان اشعار آن مرحوم و چندین کتاب و جزوه ی ادبی و علمی از وی برجای مانده است.

وی دارای کتابخانه‌ی شخصی کم نظیری بوده که تعداد زیادی نسخه خطی و چاپی در آن وجود داشته است و پس از مرگش بنا به وصیت مرحوم ابتدا به لایر سپس به نجف و قم منتقل شده است. مرحوم انصاری در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی به سرای باقی شتافته و در اشکنان مدفون می باشد. اخیراً قبر وی بازسازی شده و بر آرامگاهش بقعه‌ای ساخته شده است.

در پایان به عنوان حسن ختام این نوشتار چند بیت شعر از آن شاعر بزرگوار نقل می نمائیم امیداست که مورد توجه مخاطبین عزیز قرار گیرد:

جهان جام و فلک ساقی، اجل می

خلایق جرعه نوش مجلس وی

هر آنکس زادنی باید بنوشد

از این جام و از این ساقی از این می

جهان دریاچه‌ای که نیستش پی

خلایق همچو مرغانیست در وی

نیامد کس در این دیر پر آشوب

که صیاد اجل بر وی نزد هی

چه خوش گفتا به من فرزانه استاد

هزاران رحمت ایزد بر او باد

مشو یک لحظه‌ای از مرگ غافل

که پیوسته کمینت کرده صیاد

جوانی‌ای جوانان چون بهار است

گلی ماند که او خالی ز خار است

بدان قدر جوانی تا توانی

که می گردد جوانی زود فانی

جوانی چون شب مهتاب باشد

جوانی چون خیال و خواب باشد

گلی را گر نچیدی از جوانی

دگر در عهد پیری کی توانی

قسمت دوم

زندگی نامه محیا

سید محیّ الدین ، متخلص به محیا از نوادگان سید کامل پیر، شاعری خوش قریحه و از صلحا و عرفای معروف جنوب فارس است که در اواسط نیمه ی اول قرن یازدهم در روستای کال از توابع اشکنان دیده به جهان گشود. زمان تولّد محیا مصادف با سال های آخر حکومت شاه عباس صفوی است . محیا حدود صد تا صد و بیست سال زندگی کرد و در عهد صفوی زمان حکومت شاه عباس، شاه صفی ، شاه عباس دوم ، شاه سلمان و شاه سلطان حسین و اوایل روزگار نادر شاه افشار می زیسته است . او ساکن کال بود و در جوار بارگاه جدّ گرامیش ، سید کامل پیر مدفون می باشد ، هر چند سال تولّد او دقیقاً معلوم نیست ولی با توجه به دو بیتی زیر زمان حیات وی معلوم می شود .

ص: ۳۷

خوش است آب و هوای بنگر بیخ کباب پازنانم بر سر سیخ

شکارافکند محیا با رفیقان به ست اربعین و الف تاریخ

از این شعر بر می آید که محیا علاوه بر عرفان و علم و شعر اهل بزم بوده و به سال ۱۰۴۶ قمری در قید حیات بوده و برای شکار با رفیقانش به کوه رفته بوده است. دیوان شعر محیا توسط آقایان احمد حبیبی و محمد نور بخشایش از فرهیختگان استان هرمزگان گردآوری شده و به چاپ رسیده است. این عزیزان در مقدمه ای که بر کتاب خود نگاشته اند. محیا را بستکی معرفی می کنند، آنچه از تاریخ و جغرافیای منطقه در کتب تاریخی ثبت شده نشانگر این است که روستای کال یا کل جزء استان فارس و از توابع اشکنان بوده است. تاریخ نویسان از جمله احمد اقتداری در کتاب لارستان کهن و حسینی فسایی در فارسنامه ناصری، روستای کال را جزء ناحیه اشکنان می دانند و در کتاب لغت نامه دهخدا نیز بر این مسئله تأکید شده است. تنها در کتاب تاریخ جهانگیریه نوشته بنی عباسیان بستکی است که به استناد فرمان کریم خان زند در سال ۱۱۸۳ ه. ق به محمد خان بستکی کال را جزء حوزه فرمانروایی وی برشمرده است و این عزیزان با عنایت به این فرمان، کال را جزء بستک و محیا را بستکی معرفی کرده اند. آنچه از کتب تاریخی اخیر و قدیم بر می آید، منطقه اشکنان معروف به بیخه فال خود دارای حوزه حکومتی مستقلی در گذشته بوده و یکی از محلات سبعه لارستان قدیم محسوب می شده است. شاید دلیل دیگری که این عزیزان برای نسبت بستکی به محیا داشته باشند، حضور محیا در منطقه فرامرزان برای کسب علم و بهره مندی از محضر علمای آن دیار بوده باشد. به هر حال نوادگان محیا هم اکنون در منطقه اشکنان و در روستای کال و شهر اهل ساکن هستند و مردمان جنوب با دویتی های او مأنوس بوده و اشعارش زمزمه لالایی مادران بوده و شروه خوانان با احساس و اندوه همیشه اشعار او را در قالب شروه (شلوا) می خواندند و می خوانند.

از بررسی زندگی محیا چنان برمی آید که حدود ۱۲ سال به سیر و سیاحت پرداخت و علاوه بر شهرها و روستاها و بنادر خلیج فارس و دریای عمان به شهرهای شیراز و کرمان و مکران و بلوچستان مسافرت نموده و با لنج بادبانی از طریق بنادر جنوبی به هند و بغداد و بصره مسافرت نموده است. او به زیارت خانه خدا و بیت المقدس مشرف شد و سپس به زادگاهش بازگشت و بانی چند بنای خیر از جمله مسجد و آب انبار و کاروانسرا گردید. او در زمان حیاتش به تجدید بنای مرقد جدش سید کامل پرداخت و مسجد و وضوخانه را تجدید بنا نمود.

بررسی اشعار محیا

دوبیتی های محیا در زمینه های مختلف مذهبی، عرفانی، اخلاقی، با ترکیب معما و چیستان سروده شده است. با ملاحظه دیوان محیا می توان پی برد که دعا نقش خاصی در سروده هایش دارد. از جمله:

به اللهی که نامش بی شمار است به مولایی که تیغش ذوالفقار است

سر از بالین عشقت بر ندارم که تا دین محمد برقرار است

وی پیامبر گرامی اسلام را محبوب خود و علی(ع) را معشوق خود می داند و خود را از نسل علی(ع) معرفی می کند.

سلام من به سلطان سلاطین که وردش قل هو الله است و یاسین

تمام آیه ها آمد به شأنش که نور عالم است و سرور دین

xxxxxx

منم محیا که از نسل علیم غلام خاص قتال ولیم

ز حشر و نشر محیا گشته فارغ که شیخ آستان کاملیم

همچنین به سبب روحیه عرفانی که داشته، اشعاری در مذمت دنیا و بی اعتباری آن سروده است.

ص: ۳۹

شب ابر است و شام گرگ و میش است نه همدم ، همدم است، نه خویش خویش است
 مزن خیمه تو ای محیا در اینجا بکن خیمه که منزلگاه پیش است
 نمونه هایی دیگر از دو بیتی های محیا :

ندانم قاصد مولی کی آید به گوشم بانگ الا الله کی آید
 جوانان می روند نوبه به نوبه ندانم نوبت محیا کی آید

xxxx

محمد خیمه بر ناف زمین زد علی شیر خدا شمشیر دین زد
 برای قوت دین محمد براق از جنت آورد و به زمین زد

xxxx

خداوندا که از پیری شدم سیر غم پیری مرا کرده زمین گیر
 محل و منزل محیا کجا هست به زیر بارگاه کامل پیر

xxxx

به تابستان ، بهار لاله آمد به سن بیست غم صد ساله آمد
 برای خاطر دلدار محیا شکر بی کشتی از بنگاله آمد

xxxx

الا محیا که سنت بود عشرين ثلاثين آمد و غافل تو منشین
 عجب روز خطرناک اربعین است که باید رفتن محیا به خمسین

xxxx

شب ابر است و مه در زیر آب است دو زلفون و دلم در پیچ و تاب است
 که محیا بیش از این شلوا(شروه) نگوید جوانان پا شوید که وقت خواب است
 نمونه هایی از اشعار معنایی و چیستانی محیا :

شیم شام است و شامم وقت کام است سخن گفتن به نادانان حرام است

چه مرغی است آنکه دارد شصت پهلو به خوردن بی حلال و بی حرام است (۱)

خداوندا به هفده دادی خُویم (۲) شش و پنج (۳) دگر در جستجویم

تن محیا چو درویشان صابر به دور کعبه الله دوست گویم

ص: ۴۰

خداوندا رفیق دوری ام رفت سپاه و لشکر و جمهوری ام رفت

دو همدم داشت محیا در شب و روز که حالا با سه شد مغروری ام رفت (۳)

قسم بر چار عین و چار و یک میم قسم بر حلقه سه حاء و یک جیم (۴)

که محیا سر زیمانت نیچد زکریا وار اگر سازی به دو نیم

آثار قبر محیا غریبانه در حال نابودی است . گذر زمان تنها سنگ قبری شکسته از او برای ما به یادگار گذاشته است . ای کاش فرهنگ دوستان و سازمان میراث فرهنگی برای احیای نام این شاعر گرانمایه اقدامی بایسته می کردند و بنای یادبودی بر مزارش می ساختند . با عنایت به سابقه ۷۰۰ ساله بنای بقعه سید کامل و سابقه ۴۰۰ ساله مسجد سید محیا لازم است از سوی میراث فرهنگی اقدامی عاجل برای حفظ این ابنیه و احیای آن انجام بگیرد .

۱. اشاره به رمضان

۲. اشاره به نماز های واجب

۳. اشاره به نماز شب

۴. اشاره به پیری

۵. اشاره به چهارده معصوم

گردآورنده : محمد دوست بین

منابع : ۱. محیا شاعری از جنوب ، احمد حبیبی

۲. دیوان محیا ، محمد نور بخشایش

۳. تاریخ مفصل لارستان ، دکتر محمد باقر وثوقی

قسمت سوم

سید کامل پیر

سید فخر الدین محمد معروف به سید کامل پیر در سال ۶۲۸ هجری قمری متولد شد و به دلیل اینکه هنگام تولد موی سرش سفید

بوده سید کامل پیر معروف گردید. وی از جمله فرزندان شاه سیف الله قتال است که در شهر عماد ده (میده) یا عماد شهر امروز از توابع لارستان مدفون است. شاه سیف الله قتال از نوادگان امام موسی کاظم (ع) است که به دلیل گرایش به تصوّف و عرفان و اختلاف با علمای حله، محلّ سکونتش در عراق، با خانواده به ایران مهاجرت می نماید. او دارای کمالاتی بوده و در جنوب ایران پیروان زیادی داشته است. شاه سیف الله یکی از فرزندانش بنام سید فخرالدین محمّد را به جانشینی خود برمی گزیند و به او مأموریت تبلیغ در بلاد مختلف خصوصاً بنادر جنوبی خلیج فارس و جزایر قشم و کیش واگذار می کند. سید فخرالدین، معروف به سید کامل پیر بعد از کسب علوم و طّی مراحل عرفان و تصوّف و مهاجرت فراوان به اقصی نقاط جنوب ایران در سال ۷۱۷ ه.ق در سنّ ۹۳ سالگی وفات نمود و همانند پدرش وصیت نمود جسدش بر شتری حمل نموده و هر جایی که شتر خوابید همان جا او را دفن کنند. شتر پس از طّی مسافتی طولانی در روستای کال (کل) زانو می زند و جسد مبارک او را در همان جا دفن می کنند. چون خبر وفات سید کامل به حاکم جرون (بندر عباس) و جزیره قشم و هرمز می رسد بنا به دستور حاکم جرون عدّه ای از اهالی و مریدان وی برای ساخت گنبد و بارگاه وی روانه کال می شوند و علاوه بر ساخت بقعه و بارگاه، اقدام به ساخت دو حلقه آب انبار و یک مسجد می نمایند که آثار مذکور بعد از چند بار بازسازی و تعمیر همچنان پابرجاست. این آثار ۸ بار تعمیر و مرمت شده است. لازم به ذکر است که سادات حسینی و قتالی ساکن در کال و اهل از نوادگان شاه سیف الله قتال می باشند که در این منطقه ساکن شده اند.

برای آشنایی بیشتر مخاطبین عزیز با ویژگیهای بقعه ی سید فخر الدین (پیرکامل) در روستای کال ، به نقل از کتاب کتیبه های باستانی فارس نوشته میرزا قاسمی استاد دانشگاه شیراز آن رامعرفی می نمایم.

معرفی بقعه ی سید کامل (پیر کامل)

روستای کال از توابع اشکنان در بلوک قدیمی لارستان فارس واقع است. بنای بقعه سید فخر الدین کامل از نیمه ی اول قرن هشتم در این روستا همچنان باقی است و در کنار مسجدی قرار گرفته است . گوشه ی بقعه ی سید فخر الدین ، گورستانی از همان عهد با چند سنگ قبر شکسته دیده می شود . از بنای قدیمی بقعه و ویژگی های آن آگاهی چندانی در دست نیست و بنایی تازه جای آن را گرفته است . کتیبه ای را که احتمالاً از عهد قطب الدین تهمتن باقی است بر سر در بنا نشانده اند . همچنین کتیبه ی کوچک دیگری را بر بالای کتیبه ی اول نصب کرده اند .

کتیبه اول

موقعیت کتیبه: سر در ورودی

تاریخ کتیبه: ۷۲۱ ق

خط کتیبه: ثلث

فن اجرا: حجاری

اندازه کتیبه: ۳۵×۹۰ سانتیمتر

نام کاتب: نام کاتب ندارد .

متن کتیبه : « هذه البقعه المقدسه المشرفه و الروضه المعطره المطهره المنوره للسلطان ولی الملک الله المتعال سید فخر الدین / کامل ابن شاه سیف الله القتال قدس الله تعالی اسررهم فی کل حال و ارتحل من العالم الفنا الی العالم البقا فی سنه احدی و عشرین و سبعمائہ».

کتیبه دوم

موقعیت کتیبه : سر در ورودی

تاریخ کتیبه : تاریخ ندارد

خط کتیبه: ثلث

فن اجرا: گچ بری

اندازه کتبه: ۳۰×۲۰ سانتیمتر

ص: ۴۲

نام کاتب: نام کاتب ندارد

متن کتیبه: «لزیاید».

توضیحات: سید فخر الدین کامل از پیروان فرقه ی قتالی مستقر در شیبکوه از نواحی ساحلی لارستان و از همراهان قطب الدین تهمتن در درگیری های دو ملوک هرمز و کیش بوده است . در تذکره تحفه الراغبین آمده است: «سید فخر الدین کامل ابتدا به جزیره ی قیس رفته و با پادشاه آن دیار ملاقات کرده و با طرح نقشه ای با کمک پیروانش توانست بر پادشاه کیش دست یافته و جزیره را متصرف شود». پادشاه کیش در این ایام از بازماندگان جمال الدین ابراهیم طیبی بود و در سال ۷۲۱ ه.ق این فتح صورت یافت. این تاریخ را بر کتیبه ی سر در بقعه ی سید فخر الدین در کال نیز نوشته اند و حاکی از وفات اوست . در حالی که صاحب تحفه الراغبین ، وفات سید فخر الدین کامل را سال ۷۲۷ ه.ق نوشته است (محمد باقر وثوقی، ۱۳۷۴:۵۴).

کتیبه ی بقعه ی سید فخر الدین کامل در دو سطر با قاب بندی مجزا و هر سطر بر سه کرسی نامنظم استوار است . کتیبه را به قلم ثلث نگاشته و در ارتفاع دو متری از کف نصب کرده اند. زمینه ی کتیبه را سفید و حروف را تیره کرده اند که اکنون رنگ ها پاک شده است . «ی» در واژه «ولی» در سطر نخست و «احدی» در سطر دوم به شکل کشیده معکوس کوتاه نوشته شده و «فی» های سطر دوم نیز چنین است .

محمد باقر وثوقی کتیبه را خوانده اما دو واژه «الروضه» و «المعطره» را نیاورده و «سبعمائه» را جدا از هم نوشته است (همان).

ص: ۴۳

کتیبه‌ی دیگر این بنا، نیز بر سر در و بالای کتیبه‌ی نخست در ارتفاع ۵/۳ متری است. کتیبه را گچ بری کرده اند و بخشی از رنگ لاجوردی روی حروف آن همچنان مشخص است. زمینه‌ی کتیبه را به نقشی طوماری و چند گل و گلبرگ ساده آراسته اند.

گرد آورنده دوست بین

منابع:

-تاریخ مفصل لارستان جلد دوم دکتر وثوقی

-دیوان محیا حبیبی

-کتیبه‌های باستانی فارس میرزا قاسمی

قسمت چهارم

زندگینامه‌ی شیخ جعفر انصاری اشکنانی-قرن دهم هجری

وی در زمان حکمرانی ابراهیم خان پسر نور محمد خان بر لارستان (۹۸۳-۱۰۰۱ ه.قمری در دوره صفویه از ابرقو به اشکنان آمد و در آنجا توطن گزید. لازم به ذکر است که از خاندان انصاری در سده دوم هجری شیخ عطا الله انصاری و عبدالعزیزبن احمد انصاری به جهت تبلیغ دین و ارشاد مردم به دعوت حاکم اشکنان توسط میرعلی بن الحسین بن زین العابدین (ع) که در آن سالها در لار ساکن بوده است به اشکنان اعزام می شوند و پس از چند سال سکونت و انجام وظایف دینی و تلاش برای گسترش و تبلیغ دین مبین اسلام به لار و سپس به استخر مرکز حکومت فارس می روند و فرزندان ایشان به سرحدات فارس از جمله ابرقو رفته و در آنجا ساکن می شوند.

شیخ حبیب الله انصاری مؤلف منتخب التواریخ در وصف حال شیخ جعفر و پسرانش می نویسد:

«... و در همان اوقات (حکمرانی ابراهیم خان) بودی که چهار طایفه از اشکنانی ها که کُردی و کمچولی و مزارعی و رئیس قوچی باشند. به هم افتاده بودند و نزاع ملکی با هم داشتندی و در آن زمان قوای طایفه مزارعی بیشتر از سه طایفه دیگر بودی و تعدی و اجحاف زیاد درباره رعیت می نمودند. به حدی که غالب املاک و زمین اشکنان تغلیباً به حیطه‌ی تصرف خودشان درآورده بودند. تا چند مدتی نزاع و جدال در بین این چهار طایفه محکم بودی تا اینکه آقا شیخ محمد انصاری از اولاد آقا شیخ عطاالله انصاری سابق الذکر که از سلسله انصاریان بودی به جهت جمع آوری اموال موقوفه اجدادشان که در اشکنان سابقاً ریاست و قضاوت داشتند که به تفصیل ذکر یکی از آنها شد در اشکنان تشریف بردی و بین این چهار طایفه را اصلاح دادی و دختری از طایفه مزارعی به طایفه رئیس قوچی دادی و دختری از طایفه رئیس به مزارعی و همچنین کمچولی.

ص: ۴۴

چون این دو طایفه طرح مواصلت با هم انداختندی دیگر نزاع از بین این چهار طایفه برداشته شدی. دست اتحاد به هم داده ، فراغت حاصل کردند از بین این طایفه رئیس و مزارعین با هم شورا کردی . آقا شیخ جعفر انصاری را نگاه داشتندی و مانع از رفتنش شدند و دختری از طایفه رئیس به عقد ازدواج شیخ درآوردندی. پس شیخ در اشکنان توطن گرفتگی و پدر شیخ که آقا شیخ محمد انصار بودی در شهر ابرقو متوطن بودی . حاصل چند پسر از بطن دختر رئیس به هم رسیدی که من جمله آنها یکی به منصب قضاوت رسیدی...».

مرحوم انصاری ، حکایت زندگی خاندان انصاری و سپس هجرت تعدادی از آنها به اطراف و اکناف را در کتاب تاریخ خود به تفصیل ذکر نموده است که به سبب طولانی بودن مطالب از ذکر آنها صرف نظر می کنیم .

لازم به ذکر است که قبیله ملا که هم اکنون نیز در اشکنان ساکن هستند از نوادگان این خاندان می باشند که در قسمت های بعدی زندگینامه بعضی از بزرگانشان به اطلاع خوانندگان عزیز خواهیم رسانید.

منابع:

۱- تاریخ مفصل لارستان- دکتر محمد باقر وثوقی

۲- منتخب التواریخ لارستان- شیخ حبیب انصاری

ضرب المثل های مشهور در گویش اشکنانی

امثال و حکم گویش اشکنانی

ضرب المثل ها یکی از عناصر مهم فرهنگی در هر زبانی هستند که علاوه بر معرفی و شناسایی فرهنگ و اخلاق صاحبان آن موجب حلاوت و شیرینی گفتار در میان مردم می شود. گاهی یک ضرب المثل کوتاه حکمتی بلند و پند و اندرز ارزشمند را با خود منتقل می کند. تأثیر ضرب المثل ها در مخاطب به عنوان یک دلیل آزموده در نزد عوام و خواص غیر قابل انکار بوده و معمولاً مردم در مکالمات روزمره برای رساتر شدن منظور خود از آنها استفاده می کنند. ضرب المثل ها از یک طرف با تاریخ قومی و نژادی و از سوی دیگر با خصوصیات فرهنگی و محیطی آن ارتباط دارد. نسل امروز به دلیل تغییرات عمده در نوع زندگی و تأثیر از سایر فرهنگ ها و خصوصاً تغییر فرهنگ ارتباطات به دلیل کم شدن گفت و شنودها از اصطلاحات و نکات ظریف زبان محلی خود فاصله گرفته و اغلب جوانان در گنجینه اطلاعات خود تعداد اندکی از این عبارات های نغز و گرانها را ذخیره نموده اند و این فاصله ها موجب شده است که روز به روز جدایی ما از فرهنگ بومی بیشتر شود و هم چنانکه تعداد زیادی از اصطلاحات و واژه های زبانی کاربرد خود را از دست داده و منسوخ شده اند، ضرب المثل ها نیز به بوتاه فراموشی سپرده شود. لذا برای آشنایی بیشتر جوانان و نوجوانان عزیز این مقوله مهم فرهنگی را آغاز می نمایم و امیدوارم از نظرات و راهنمایی های عزیزان مطلع و فرهنگ دوست در این زمینه بهره مند شویم.

در شکل گیری ضرب المثلها گاهی حکایت ها و داستانهای جالبی رخ داده است که برای کوتاه شدن سخن از آن صرف نظر نموده و تنها به نقل و کاربرد آنها می پردازیم؛

رَچَنی بَر وَ دَرِن

ناودان رو به بیرون است.

خیرش به فامیل نمی رسد.

Ra chenaye bar va daren

با دُول و بَندِ اُن آ چا مَچو

با دلو و بند او به چاه نرو

آدم قابل اعتمادی نیست.

Ba dool-o bande on a chaa machoo

از اَسب کَتِسَم از اَصَل که نِکَتِسَم

از اسب افتاده ام اما از اصل و تبار که نیفتاده ام

بزرگی و اصالتم را در عین فقر حفظ کرده ام.

Az asb katessem az asl ke nekatessem

اگه تَش اُشبتِنش بُوی لَک شَز ناتا

اگر آتیشش بزنی بوی سوخته از او نمی آید

آهی در بساط ندارد

Aga tash osh betnesh booye lak shaz nata

نَخازُم وَ نَخازُم لُکَمی کُتَش بِنازُم

نخواهم و نخواهم لقمه ی بزرگش بنازم

از کسی که می گوید نمی خواهم و اصرار می کند باید ترسید

Nakh zom – o nakha zom lokmay gotosh benazom

قسمت دوم

در این قسمت تعدادی دیگر از ضرب المثل های محلی را تقدیم فرهنگ دوستان می نمائیم:

۱- کَو هَز خُت نی کَوذُو هَز خُتِن : گاه از خودت نیست کاهدان از خودت است.

به کسی که در خوردن زیاده روی می کند و به دل درد مبتلا می شود.

.Kau haz xot ni kawzoo haz xoten

۲- یَه تَشی شَ زَر بِلِن : یک آتشی به زیر خاکستر دارد.

درباره افرادی است که دنبال شر و فتنه هستند.

ص: ۴۶

.Yah tashi sha zer balen

۳- با حلوا حلوا گت کپت شری نابو: با حلوا حلوا گفتن دهنه شیرین نمی شود.

درباره کسی است که اهل عمل نیست و فقط تعریف می کند.

.Ba halva halva gota kapot sheri naboo

۴- مُشک ت گتُش ناچو جارو ش دُم آیین: موش به داخل سوراخش نمی رود جارو به دمش می بندند.

درباره آدم ناتوانی که برای بزرگ جلوه دادن خود از بزرگان تقلید می کند (کار کوچکی نمی تواند انجام دهد تمنای کار بزرگ دارد)

.Moshka te kotosh nachoo jaru sha dom abenen

۵- سگ هما هاریز شماش نوردن: سگ ما الک شما را نیاورده.

درباره کسی که سرزده و بدون دعوت به خانه کسی می رود.

.Sage hama harbeze shomash navorden

۶- دیر هز اشتر هوخت تا راحت هوختش: دور از شتر بخواب آسوده بخواب.

از کسی که دنبال شرم می گردد دوری کن تا راحت زندگی کنی.

.Dir haz hoshtor hooxat ta rahat hooxatesh

۷- خر عیسی هگه سد بار هچو مگه دگم خر اولی هن: خر عیسی اگر صدبار به مکه برود باز هم خر اولی است.

(خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد)

درباره کسی که کم استعداد است و اگر صد بار هم کاری را تکرار کند باز هم تغییر نمی کند.

.Khare hisa haga sad bar hochoova makkah degam khare avvali hen

۸- مالت پیا همسایت دز مکن: اموات را پیا همسایه ات را دزد نکن .

(مواظب اموات باش تهمت دزدی به همسایه ات نزن)

.Malot bepa hamsayata doz makon

۹- گروه پُشتِ ناخَتِ : گربه به پشت نمی خوابد.

ص: ۴۷

درباره افراد لجوج و یک دنده است.

.Gorva ha posht naxate

۱۰- دریا تا کاو زانی شن : دریا تا زانویش بیشتر نیست.

درباره افراد با همت و بخشنده که برای دنیا ارزشی قائل نیستند.

.Darya ta kave zani shen

۱۱- تو هز پاتیل هگولیت سیا : تابه به دیگ می گوید رویت سیاه.

درباره آدم خلاف کاری که دیگران را متهم می کند.

.Tava haz patyl hagoo leet siya

۱۲- کی هندن که دهی در بکن : کوه نشین آمده که ده نشین را از خانه بیرون کند.

(غریبه آمده که صاحبخانه را آواره کند)

درباره کسی که صاحب چیزی نیست ولی ادعای مالکیت دارد.

.Koy honden ke deheya dar bokon

۱۳- سر ترک هزای :

درباره کسی که دنبال بهانه می گردد و مترصد فرصتی است تا هدف و منظورش را به انجام برساند.

.Ha sere tarak hozay

۱۴- با دول و بند آن چا مچو: با دلو و طناب او به چاه نرو.

درباره افراد کم مایه و بی اعتبار به کار می رود.

.Ba dool o bande on ha cha machoo

قسمت سوم

در ادامه ی نقل ضرب المثل های رایج محلی در این قسمت تعداد دیگری از ضرب المثل ها را بیان می کنیم .

۲۰) بز حُت ه جایی بشُف ک بز مردم هسُنُفش : بد خودت جایی بشنو که بد مردم می شنوی

Baz e xot ha jaei boshnof ke baz e mardom hashnofesh

معادل آن در فارسی: هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد بُرد

(۲۱) مَرِّ زِرِّ كُو مَارِ زِيرِ كَاهِ

ص: ۴۸

Mare zere kaw

کنایه از افراد مکار و حيله گر که با استفاده از غفلت ديگران به آن ها ضربه مي زنند .

(۲۲) سرِ پيري و هنگومه گيري : دم پيري و معرکه گيري

Sere piry o hanghoma giri

برای افرادی که کاری را بی موقع انجام می دهند ، مثلاً دم پيري اقدام به ازدواج با زن جوانی بکنند

(۲۳) چَشِ بازال شِ دَر هَوُردِن : چشم بازار را در آوردن

Chashe bazal sh dar havorden

کنایه از انجام بدترین انتخاب به هنگام خرید در بازار

(۲۴) چَارِي خَر نَاکُن هَ کُزَه خَر هَزِنَد : دستش به الاغ نمی رسد ، کُزَه الاغ را می زند .

Charay xar nakon ha kora xar hazend

درباره کسی که توان برخورد با گناهکار قدرتمند ندارد و به اطرافیان ناتوانش صدمه می رساند .

(۲۵) خَر شِ خَرَمَنِ كِ كِرْدِن : خر به خرمن چه کسی کرده؟

Xar sha xarman e ke kerdn

درباره افرادی که سر به سر ديگران می گذارند و موجب آزار و اذیت آن ها می شوند .

(۲۶) خَرِ پيرِ و هَوسارِ رنگِ رنگي : خر پير و افسار رنگِ رنگي

Xar e pir o hawsar e rang rangi

برای افرادی که سنّ و سال زیادی دارند ولی لباس جوانان می پوشند و ادای جوانی درمی آورند.

(۲۷) هر چه سَنگِن مُرِ پِي لَنگِن : هر چه سنگه مال پای لنگه.

Har che sangen mor paye langn

هر چه بلا و مصیبت است برای افراد بیچاره است . کسانی که در عین بیچارگی دوباره دچار گرفتاری می شوند .

۲۸) سنگِ خُت سَوُک مَوَاکن : سنگِ خودت را سبک نکن.

Sange xot savok mavakon

شخصیت خودت را در نظر دیگران کم نکن. وقتی به کار می رود که بخواهی از آدم کم مایه ای تقاضایی بکنی و احتمال برود که او اجابت نکند.

۲۹) شا هَبَخَش، شیخ علی نَابَخِشِه شاه می بخشد، شیخ علی نمی بخشد.

Sha ha baxshe shex ali nabaxshe

ارباب می بخشد ولی نوکر مانع می شود.

قسمت چهارم

امثال و حکم در گویش اشکنانی - قسمت چهارم

در این قسمت به عبارت های کنایی به عنوان یکی از سرفصل های مهم موضوع می پردازیم تا خوانندگان عزیز متوجه قوت و توانایی گویش محلی در بیان کلمات و عبارت هایی در معانی اصطلاحی با گستردگی فراوان نمایم. لازم به ذکر است که عبارت های ذکر شده قابلیت های گوناگونی در مفهوم سازی با تغییرات جزئی در ضمیر یا تغییر در صیغه فعل و گاهی نوع بیان عبارت ها توسط گوینده بصورت خبری یا استفهامی دارند. برای نمونه در عبارت های منتخب این قسمت که واژه دل به عنوان دستمایه مفهوم سازی انتخاب شده است، این قابلیت ها به وضوح قابل مشاهده است. مثلاً در عبارت « دِلْم زُور اَبُو » و « زُور مَ دِل اَکُن » با جایجایی مختصری در کلمات شاهد ایجاد دو مفهوم متفاوت هستیم یا در عبارت « دِلْم شَی » نوع بیان جمله موجب تغییر در معنا و مفهوم می شود. ضمناً برای استفاده آسان تر، ترجمه یا معادل فارسی عبارت ها و برگردان انگلیسی برای دسترسی بهتر به آواشناسی کلمات ذکر شده است. امید است مورد عنایت مخاطبین عزیز واقع شود.

ص: ۵۰

۱- دِلْم کَت (دلم افتاد) Delomkat

کنایه از ترس ناگهانی

۲- دِل م ت دِل نِی (دل تو دلم نیست) Del ma te del ni

کنایه از اضطراب و دلشوره و گاهی دلواپسی

۳- دِلْم دِیز ش وَرْدِن (دلم دود آورده) Delomdizshavorden

کنایه از سرگیجه

۴- دِلْش اَش بُرْدِن (دلش را برده است) Deloshoshborden

کنایه از خاطر خواهی

۵- دِلْم سِیاش کِرْدِن (دلم را سیاه کرده) Delomsiashkerden

کنایه از اظهار تنفر به دلیل اصرار کسی برای انجام کاری

۶- دِل اَدِل رَا شِن (دل به دل راه دارد) Del-a-del rashen

کنایه از همدلی

۷- دِلْم شِی (دلم می خواهد) Delom shay

کنایه از آرزو و همچنین عدم دخالت مرادف با «به تو ربطی ندارد در فارسی»

۸- دِلْم اَش نای (دلم نمی خواهد) Delomošhnááy

کنایه از علاقه نداشتن به کسی یا چیزی و همچنین نخواستن چیزی

۹- دِلْش خَشِن کِ..... (دلش خوش است که) ...Delošxashenke

کنایه از عدم موفقیت و نرسیدن به هدف (نوعی متلک)

۱۰- دِلْم پُسْکُش کِ (دلم باد کرد) Delomposkošhke

کنایه از ناراحتی زیاد

۱۱- دِلْم کَپِه بِی (دلم دو نیمه شد) Delomkapa bi

کنایه از لبریز شدن صبر و حوصله

۱۲- آردُو و دِل و اَمِش (آرزو به دلت بماند) ĀArduva del vamonešh

کنایه از نرسیدن به آرزو - نوعی نفرین آرزوی عدم موفقیت برای دیگری

۱۳- دَل و زوونش یَکی نی (دل و زبانش یکی نیست) Del-o- zavunošhyakini

ص: ۵۱

کنایه از عدم صداقت در کار

۱۴- دِلْمِ نَاگِرِ (دلم نمی گیرد) Delomnagere

کنایه از دلتنگی

۱۵- تَرِ دِلِ آتَا؟ (دلت می آید؟) Taz del – a- ta

کنایه از ترحم و گاهی برای خساست

۱۶- نِصْفِ دِلْتِ حَشْ (نصف دلت خوش باشد) Nesf-e delotxašh

کنایه از رسیدن به خواسته بصورت نامتعارف و باعجله (نوعی متلک)

۱۷- تَ دِلِ وَا مَنِ (به دلت بماند) Ta del vamone

کنایه از نرسیدن به آرزو (نوعی نفرین)

قسمت پنجم

ادامه ی عبارتهای کنایی از واژه ی دل

۱۸- هِرْ چِ تَ دِلِنِ حُذَا تَاژِ (هر چی به دلت است خدا به تو بدهد)

Harche – ta – delenxozataze

کنایه از آرزوی رسیدن به هدف و خواسته برای کسی (نوعی دعا)

۱۹- مَزِ دِلِ نَابُوْ (خوشم نمی آید) Maz del nabu

کنایه از بی میلی و تنفر از چیزی

۲۰- شَزِ دِلِ نَا تَا (دلش نمی آید) Shaz del nata

کنایه از دل نكندن از چیزی به دلیل علاقه زیاد یا خساست

۲۱- دِلِ تَ رِ دِیرِ اَنی (دلت برایم تنگ شده)

Del ta ray dirani

کنایه از آرامش با آمدن عزیزی از سفر (نوعی دعا به هنگام احوالپرسی کسی که عزیزی در سفر دارد)

۲۲- دل خَش (دل خوش) Del xash

کنایه از آدم بی خیال

۲۳- دل مَس (دل مست) Del mas

کنایه از آدم بی خیال هرزه

۲۴- دِلْم تَ خون آك (دلم را خون کردی)

Delom – ta – xun – aa-ke

کنایه از واردنمودن ناراحتی بیش از اندازه به کسی

ص: ۵۲

۲۵- دَلْمِ اَثْرُشِ كِرْدِنِ (به دلم برات شده)

Delomasaroshkerden

کنایه از الهام غیبی

۲۶- مَ دَلِ شِنِسِ (به دلم نشست) Ma – del – shenes

کنایه از پذیرش با میل و رغبت

۲۷ دَلْمِ تَشُّ شُوا (دلم آتش گرفت) Delomtashshova

کنایه از دل سوزی و ناراحتی شدید برای کسی

۲۸- دَلِ مَ تِ دَلِ نِ (دل دلم نیست) Del – ma – te – del – ni

کنایه از اضطراب و دلشوره ناگهانی همراه با دلواپسی

۲۹- دَلِ تَ دَلِ دُونِ Del ta delduna

کنایه از: به آرزویت رسیدی؟

۳۰- دَلِ دَزَه (دل دادن) Del daza

کنایه از عاشق شدن

۳۱- دَلْتِ اَخْ اَنْدِ (دلت به خود آمد) Delot – a – xo ond

کنایه از: به مقصد رسیدی و آرام گرفتی؟

۳۲- دَلِ گَنْوُ (دل گنده) Del gotu

کنایه از سنگدلی و اهمال کاری

۳۳- دَلِ اَدَسِ اَوْرَدَه (دل به دست آوردن) Dei – a – das – a – vorda

کنایه از جلب رضایت دیگری

۳۴- دَلْمِ تَرَكِ خِسِ (دلم ترکید) Delomterakexes

کنایه از ترس شدید و ناگهانی - وحشت

۳۵- دلش کز دل دلکوان (دلش به اندازه دل گنجشک است)

Deloshkaze dele delaku en

کنایه از کم ظرفیتی و ترسو بودن

۳۶- دل نازک Del nazok

کنایه از رقت قلب

۳۷- دل اشکس (دل شکسته) Del eshkasa

کنایه از کسی که به هدفی نرسیده و غصه دار است

۳۸- م درّی دین Ma deraydelen

کنایه از رنجیدگی خاطر کسی

۳۹- دل مُرده Del morda

کنایه از بی میلی به امور دنیوی و ناامیدی

۴۰- دلمُ اش کند (دلم را از جا کند) Delomoshkand

کنایه از ترساندن با خبری ناگهانی

ص: ۵۳

۴۱- دَلْم شَ تَو هِن (دلم داخلشه) delomshatu hen

کنایه از علاقه به چیزی

۴۲- دَلْم اَش خَرِدِن (دلم را خورده است) Delomoshxarden

کنایه از تق زدن

۴۳- پَتَکِکِ دَلْم نِی (حوصله ندارم) Patakedelomni

کنایه از بی حوصلگی

۴۴- پَتَکِکِ دَلْم اَش بُ (حوصله ام را سر آورد) Patakedelomoshbo

کنایه از سررفتن حوصله با پرحرفی

۴۵- دَس شَز دِل وَا سِیس (دست از دلش برداشت) Das shaz del vases

کنایه از ولخرجی و باز کردن سر کیسه

۴۶- دَلْم زور اَبُو (دلم ضعف می کند) Delomzur a bu

کنایه از گرسنگی

۴۷- زور مَ دِل اَکُن (زورم می آید) Zur ma del akon

کنایه از ناراحتی به دلیل انتظار نداشتن از کسی برای انجام دادن یا ندادن کاری

۴۸- دِل گَن (دل چرکین) Del gana

کنایه از بدبینی به اطرافیان

۴۹- دَلْم ش خَالِش وَا کِه (دلش را خالی کرد) Deloshxalishvake

(دلم مَ خالی وَا کِه) کنایه از عقده گشایی

۵۰- دِل اَ کَار نَاز (دل به کار نمی دهد) Del-a- karnaze

کنایه از بی علاقه‌گی به کار

۵۱- دَلْم نَخْش بِی (دل به هم خوردگی) Delomnexash bi

کنایه از حالت تهوع - عدم رضایت

قسمت ششم

ادامه ی عبارتهای کنایی از واژه ی دل

۵۲- دل بد (بد دل) Del bad

کنایه از شک و تردید

۵۳- دلش چن سنگ صد منی ان (دلش همانند سنگ صدمنی است) Deloshchen sang-e- sad mani en

کنایه از بی خیالی

۵۴- دلّم شز رنجزن (دلّم از او رنجیده است) Delom shaz rangezen

کنایه از دلخوری و رنجیدگی خاطر از کسی

۵۵- دلت نیچو (دلت نرود) Delot nechu

ص: ۵۴

کنایه از برحذر داشتن کسی از توجه زیاد به چیزی

۵۶- دل دِلو کِرَدَ (دل دل کردن) Del delu kerda

کنایه از وسواس - تردید

۵۷- هَرِچِ دِلُشِ شَیِ دِنِ اَشِ گُت (هر چه دلش خواست گفت) Harche delosh shay den osh got

کنایه از بی پروایی در گفتار

۵۸- دل سُوَتَ (دل سوخته) Del sota

کنایه از داغ‌دیده

۵۹- دل کَنَدَ (دل کندن) Del kanda

کنایه از دل بریدن از چیزی یا کسی

۶۰- اَدُمِ دِلِ مَنی (به دنبال دل نرو) A dome del mani

کنایه از فکر نکردن و بی توجهی به خواسته دل

۶۱- چَش و دِلِ سِی (چشم و دل سیاهی) Chash-o- del siay

کنایه از ایجاد تنفر در دیگری با دعا و رمالی

۶۲- چَش و دِلِ دُوَسی (چشم و دل دوستی) Chash-o- del dusi

کنایه از ایجاد عشق و علاقه (در مقابل مورد قبل)

۶۳- دِلُشِ نِی (دل ندارد) Delosh ni

کنایه از ترسو بودن

۶۴- دِلِ شِیرِ شَتِ دِلِنِ (دل شیر دارد) Dele shir sha te delen

کنایه از جرأت و نترسی (در مقابل مورد قبل)

۶۵- دِلُشِ خالیِ اِنِ (دلش خالی است) Delosh xali en

کنایه از گرسنگی

۶۶- دلش پُرن (دلش پر است) Deloshporen

کنایه از ناراحتی . خطاب به کسی که آماده است بغضش بترکد و گریه کند

۶۷- دل آگو (دل می گوید) Del agu

کنایه از وسوسه دل برای انجام کاری

۶۸- دل و جونی (دل و جانی) Del-o- juni

کنایه از بسیار صمیمی

۶۹- خُذاشَ حَالِ دِلِ وَاوَرَسِ (خا به حال دلش برسد) xozasha hale del varase

ص: ۵۵

کنایه از همدردی

۷۰- دلش تاکت ناتار (دلش طاقت نمی آورد) Deloshtakatnatore

کنایه از کم صبری

۷۱- دلش پاکین (دلش پاک است) Deloshpaken

کنایه از نداشتن کینه کسی در دل یا چشم بد به ناموس مردم نداشتن و همچنین عدم سختگیری در خوردن خوراکیها

۷۲- دلم هُشک آوی (دلم خشک شد) Delomhoshkavi

کنایه از درد ناگهانی

۷۳- دلم له بی (دلم له شد) Delomlah bi

کنایه از ناراحتی مکرر و بیش از اندازه

۷۴- بدیل کنایه از ترس بودن Badel

۷۵- م دل وایش (به دلش گذاشتم) Ma del vayesht

کنایه از اقدام عملی برای جلوگیری رسیدن کسی به هدف یا خواسته ای

۷۶- ت دل آوارم (به دلت می گذارم) Ta del-a- varem

کنایه از ممانعت از رسیدن به خواسته ای (خطاب به کسی) در آینده

۷۷- دل آزند (دل می زند) Del-a- zend

کنایه از نرسیدن به تصمیم گیری یا عدم اطمینان

۷۸- خُذا تَر دل بُشْنُف (خدا از دلت بشنود) Xozataz del boshnofe

کنایه از برآورده شدن آرزویی که برای کسی می شود (جمله دعایی)

۷۹- دَسْتُ و دُلش نی (دست و دل ندارد) Dast-o- del-osh-ni

کنایه از نداشتن روحیه برای انجام کاری

۸۰- دل نَها بُذَه کنایه از ناامید شدن و قانع شدن Del nahaboza

۸۱- دل خَرَدَه (دل خوردن) Del xarza

کنایه از نق زدن

۸۲- دَسْ آ دِل نَزَه (دست به دل نهادن) Das -a - del naza

کنایه از تازه نکردن داغ کسی - تمام نمودن کاری با خوبی

۸۳- دُلُش چَن کَفِ دَسْتِن (دلش همانند کف دست است) Delosh chen kafe dasten

کنایه از پاکی دل

ص: ۵۶

۸۴- دَس و دُت یکی نی (دست و دلت یکی نیست) Das o delotyakini

کنایه از عدم رضایت از انجام کاری

۸۵- چَش و دل سیر (چشم و دل سیر) Chash o del sir

کنایه از بخیل نبودن و چشم داشت از مال و دارایی مردم نداشتن

۸۶- دَس و دل وازِن (دست و دل باز است) Das o del vazen

۸۷- دَلش شَ خالی واک (دلش را خالی کرد) Delosh sha xali vake

کنایه از هرچه دلش خواست بارش کرد

قسمت هفتم

در این قسمت و در ادامه قسمت پنجم و ششم که عبارتهای کنایی از کلمه دل نقل شد، عبارتهای کنایی از کلمه دست را نقل می‌نمائیم:

۱- چَش دَس (چشم به دست) Chash a das

کنایه از کم همتی و وابستگی به دیگران خصوصاً در مسائل مادی

۲- دَس دل وَاَسَس (دست از دل کشیدن) Das a del vasesa

کنایه از ولخرجی کردن

۳- دَس درازی کِرَد (دست درازی کردن) Das derazykerda

کنایه از چشم به اموال دیگران داشتن

۴- دَس بَل اُورَد (دست به خاک زدن) Das a balavorda

کنایه از نوعی نفرین برای نابودی و آسیب زدن به دیگران

۵- دَس دَس کِرَد (دست دست کردن) Das daskerda

کنایه از معطلی در انجام کاری به قصد انجام نگرفتن آن

۶- دَس رَاسی هِن (دست راستی است) Das e rasi hen

کنایه از کارآمدی کسی در کنار دیگری

۷- دَسْ خَهْرَ (دست کج) Das xahra

کنایه از بی اعتمادی و دست کجی نسبت به اموال دیگران

۸- دَسْ دَل نَزَّ (دست به دل نهادن) Das a del naza

کنایه از بیاد آوردن خاطره رنج و سختی کسی

ص: ۵۷

۹- دَسِ گِرَتَ (دست گیر Das gereta

کنایه از دستگیری و کمک به دیگران

۱۰- دَسِ لِ دَسِ نَزَ (دست روی دست گذاشتن) Das a le das naza

کنایه از انجام ندادن هیچ اقدامی در رابطه با کار مورد نظر

۱۱- دَسِ وَاَسِسَ (دست برداشتن) Das vasesa

کنایه از تصمیم به کناره گیری از انجام کار و دخالت در آن کار

۱۲- هَ دَسِ حُذَا (به دست خدا) Ha das e xoza

کنایه از نوعی دعا هنگام ترک یکدیگر یا ذکر خیری از کسی که غائب است

۱۳- دَسِ عَلِی تَ هَمْرَا (دست علی همراهت) Das Ali ta hamra

کنایه از نوعی دعا به هنگام ترک یکدیگر

قسمت هشتم

در قسمت قبل عبارت های کنایی از واژه دست را آغاز نمودیم. در این قسمت ادامه عبارتهای کنایی با استفاده از کلمه دست را پی می گیریم.

۱۴- دَسُوتِ دَرْدِ نِکُنَ (دستت درد نکند) Dassotdardnekon

کنایه از تشکر در تعارفات مرسوم

۱۵- دَسُوتِ بَشِکِخِ (دستت بشکند) Dassot beshkexe

کنایه از نوعی نفرین برای انجام کار بیجا

۱۶- دَسُوتِ أَضْرِیحِ بِرَسِ (دستت به ضریح برسد) Dasot a zarih....berase

کنایه از نوعی دعا برای توفیق زیارت

۱۷- دَسِ کُوتَا کِرَدَ (دست کوتاه کردن) Das kutakerda

کنایه از اقدام برای عدم دخالت در کاری

۱۸- دَس از پا درازتر (دست از پا درازتر) Das az pa deraztar

کنایه از عدم توفیق در انجام کار

۱۹- دَسَ چَشِ گِرَتَ (دست به چشم گرفتن) Das a xashgereta

کنایه از اظهار ندامت و پشیمانی

۲۰- دَسَ کِسَ کِرَدَ (دست به جیب بردن) Das a kesakerda

کنایه از خرج کردن و کمک مالی کردن

ص: ۵۸

۲۱- دَس دَزَ (دست دادن) Das daza

کنایه از قول دادن و تعهد انجام کار

۲۲- دَس خُ گِرَتَ (دست نگهداشتن) Das a xo gereta

کنایه از تأمل و توقف در انجام کار

۲۳- دَسُت بی بلا (دست بی بلا) Dassot bi bala

کنایه از نوعی دعا برای تشکر از کسی بخاطر انجام کار یا خبری

۲۴- دَس و دَلُش نی (دست و دل ندارد) Das o deloshni

کنایه از بی میلی و بی رغبتی نسبت به زندگی یا کاری

۲۵- دَسِ خالی (دست خالی) Dasse xali

کنایه از بی چیزی و کم مایگی و نداری

قسمت نهم

در ادامه نقل عبارتهای کنایه از واژه دست، تعداد دیگری از این عبارات کنایی رایج را ذکر می نمائیم:

۲۶- دَسُ دِل وَاژَن (دست و دل باز است) Dass o del vazen

کنایه از بلند همتی

۲۷- دَس تنگی (دست تنگی) Das tangi

کنایه از نداری و فقر

۲۸- دَس پَر (دست پر) Das por

کنایه از دارایی

۲۹- دَلُش چِن کَفِ دَسِین (دلش مانند کف دست است) Deloshchenkafedassen

کنایه از پاکی و بی ریا بودن

۳۰- دَس شَ لَی نَزَن (دست رویش گذاشته) Das sha ley nazen

کنایه از نشان کردن

۳۱- دَسَ شَ لَی وَاَسِیْسِن (دست از رویش برداشته) Das sha ley vasessen

کنایه از انصراف

۳۲- دَسَ تِ کَارِ هَوْرَدَ (دست در کار آوردن) Dass a tekarhavorda

کنایه از دخالت به منظور خراب کردن یا به هم رساندن معامله ای

۳۳- مَکَّ دَسُّمَ تِ نَرَسِ (مگه دستم بهت نرسد) Magadassom ta nerase

کنایه از نوعی تهدید برای رفع مزاحمت کسی

ص: ۵۹

۳۴- دَسُشِشِ وَاِزِن (دستش باز است) Dassoshvazen

کنایه از اختیار در انجام کاری و گاهی دارایی و بخشندگی

۳۵- دَلِ هَ دَسِ هَوْرَدَ (دل به دست آوردن) Del ha das havorda

کنایه از جلب رضایت قلبی کسی

۳۶- دَسَسِ زَرِ بَارِ زَتَ (دست به زیر بار زدن) Das ha zere bar zata

کنایه از کمک و همکاری به کسی که توانایی ندارد

۳۷- دَسِ وِ دِلْتِ یَکِی نِی (دست و دلت یکی نیست) Das o delotyakini

کنایه از رودربایستی در انجام کاری. زمانی به کار می رود که کسی با ریا اظهار توافقی می کند ولی در عمل همراهی نمی کند.

۳۸- هَ دَسِسِ مَ نِی (به دست من نیست) Ha dass e ma ni

کنایه از عدم دخالت در امری یا مربوط نبودن کاری به کسی

۳۹- بُزْ هَ دَسِسِ خُذَا (برو دست خدا) Boro ha dass e xoza

کنایه از نوعی دعا به هنگام خداحافظی

۴۰- بُزْ هَ دَسِسِ هَخَلِ گُتُو (برو به دست تندباد «طوفان بزرگ») Boro ha dass e haxal e gotoo

کنایه از نوعی کنایه و تمسخر هنگام خداحافظی

۴۱- دَسَسِ بَرَا زَتَ (دست بالا زدن) Dass a baraxata

کنایه از اقدام برای انجام کاری برای دیگری- گاهی تشویق برای انجام کاری برای دیگری

۴۲- دَسُسْتِ نَارَسِ پَاتِ شَ دُمُ بُکُن (دستت نمی رسد پایت را به دنبالش بفرست)

Dassotnarase pat shadombokon

کنایه از دخالت بیجا و گاهی تهدید به عدم دخالت در امری

۴۳- دَسِ بَسَسِ (دست بستن) Das bassa

کنایه از عدم توانایی در انجام کاری به خاطر احترام به دیگری. بیشتر برای تهدید و انتقام به کار می رود.

۴۴- دَسُوش هَ گِیرِن (دستش گیر) Dassosh ha giren

کنایه از عدم امکان شرایط لازم برای انجام کار دیگری

۴۵- دَسُوش هَ تِ کارِن (دستش در این کار است) Dassosh ha tekaren

کنایه از دخالت مستقیم یا غیر مستقیم کسی در کاری یا موضوعی

قسمت دهم

(۴۶) دَسَّ براتر دست بالاتر

Das a baratar

کنایه از توقع نابجا

(۴۷) مَگْ دَسْم تَ نَرِسِه مگر دستم به تو نرسد

Magadassomta nerase

کنایه از نوعی تهدید

(۴۸) دَسْ پاکی دست پاکی

Das paki

کنایه از قابل اعتماد بودن در مسائل مادی

(۴۹) دَسَّ سِنَ وَیَسَزَ دست به سینه ایستاده است

Das a senavisaza

کنایه از آماده به خدمت بودن

(۵۰) دَسَّ خُ مَکَشْ دست به خودت نکش

Das ha xo makash

کنایه از معطل نکردن و شتاب در انجام کار

(۵۱) دَسَّی هَ خُ بَکَشْ دستی به خودت بکش

Dasi ha xo be kash

کنایه از آرایش نمودن و مرتب کردن ظاهر

(۵۲) دَسَ هَ لِ دَسِ نَز دَسْت رَوِی دَسْت گِذَاشْتَن

Das ha le das naza

کنایه از بی تفاوتی و انجام ندادن کاری

(۵۳) دَ هَ خُ کَشِزَ دَسْت بَ هِ خُودِ کَشِیدَن

Das ha xo kasheza

کنایه از تبلی و تلف کردن وقت

(۵۴) دَسِی دَسِی خُ شَ لَا وَاَنَهِ دَسْتِی دَسْتِی خُودِش رَا نَابُودِ کَرْد

Dassidassi xo sha la vana

کنایه از نابودی و بدبختی کسی به خاطر کم دقتی و کم توجهی خودش

(۵۵) دَسَ وِ پَا جَمَعِ کَرْدَ دَسْتِ وِ پَا جَمَعِ کَرْدَن

Das o pa jam kerda

کنایه از آماده شدن

(۵۶) دَسَ تَکُونِ دَزَ دَسْتِ تَکَانِ دَادَن

Das takoondaza

ص: ۶۱

کنایه از اقدام برای شروع و انجام کاری

۵۷) ه دَس و لِي در کرد

Ha das o liadarkerda

کنایه از هنجارشکنی و اقدام فراتر از معمول

۵۸) دَس کارَ کن چَش تَرَسِ دست کار می کند و چشم می ترسد

Das kar ha konchs ha terse

کنایه از حساس نبودن موضوع و رعایت احتیاط مضاعف

۵۹) دَس نَخَرَد دست نخورده

Das ne xarda

کنایه از استفاده نشدن چیزی یا دست اول بودن

قسمت یازدهم

ضرب المثلها و عبارات کنایی در گویش اشکنانی قسمت یازدهم

در ادامه ی نقل عبارات کنایی از واژه دَس (دست)، تعدادی دیگر از عبارات رایج را ذکر می نمایم:

۶۰- دَس زَت دست زدن **das zata**

کنایه از دست زدن برای تشویق کسی یا اظهار خوشحالی کردن

۶۱- دَس زَت شِن دست بزن دارد **dasse zata shen**

کنایه از کسی که در مشاجرات دست بزن داشته باشد.

۶۲- دَس پَس زَت دست پس دادن **pas zata das a**

کنایه از قبول نکردن صلح و آشتی

۶۳- دَس جَلدی شتاب دست **das jaldi**

کنایه از تیز و تند بودن

۶۴-دَس نَشْتی کند دست das nashti

کنایه از خون سردی و کم تحرکی

۶۵-چی ه دَس کسی دَز چیزی به دست کسی سپردن xi ha das kesi daza

کنایه اعتماد و اطمینان به دیگری

۶۶-دَس ت کُل دَز دست در گود فرو بردن dassa te kol daza

کنایه از گرفتار کردن کسی و گاهی برای زن دادن به پسران گفته می شود.

۶۷-دَس زِر دُزو بُر دست زیر دندان بودن dassa zere dozo boza

کنایه از کارش نزد کسی گیر باشد.

۶۸-دَس مَریزا دست مریزاد das mari za

ص: ۶۲

کنایه از تشکر و تقدیر از به خاطر انجام دادن کاری خوب

۶۹-دَس پَلکو کِرَد دست کاری کردن **das pelako kerda**

کنایه از دست کاری بیجای چیزی

۷۰-دَس ه دَس واوَز دست به دست شدن **das ha das vavoza**

کنایه از دست چندم شدن چیزی

۷۱-دَس تَهنا دست تنها شدن **dasse tahna**

کنایه از بی کسی و بی یآوری بودن.

۷۲-دُم دَس نینَد به دنبال دست نیامدن **ha dom das neyonda**

کنایه از همکاری نکردن و رام نشدن

۷۳-دَس خُ ه در کِرَد از دست خود به در کردن **ha das xo ha dar kerda**

کنایه از انجام ندادن کاری و به دیگری واگذار کردن و پاس کاری کردن

۷۴-دَس هَز سِرَ واسِس دست از سر کسی برداشتن **das haz sera vasessa**

کنایه از رها کردن و عدم دخالت

۷۵-دَس و پا گم کِرَد دست و پا گم کردن **das o pa qom kerda**

۷۶-دَس چَش کِرَد دست به چشم کسی کردن **das ha chash kerda**

کنایه از ثابت کردن ادعایی که ثابت نشده

۷۷-دَس کوتا کِرَد دست کوتاه کردن **das kota kerda**

کنایه از مانع شدن از دخالت دیگری در کاری

۷۸-دَس کَپ کِرَد دست به دهان کردن **dassa kap kerd**

کنایه از رسیدن به کسی و توجه بیش از اندازه برای جلب توجه یا چاق نمودن کسی

در این قسمت و در ادامه ذکر ضرب المثل ها و عبارات کنایی در گویش اشکنانی به تعدادی از عبارات کنایی از واژه پا می پردازیم.

(۱) پا و پا مکن پا به پا نکن

Pa va pa makon

کنایه از معطل نکردن شیه به دست دست کردن

ص: ۶۳

۲) دَس و پات جمع بکن دست و پات را جمع کن

Das o pat jam bokon

کنایه از آماده شدن برای سفر یا انجام کاری

۳) پات هز گِلْمَت درازتر مکن

پات را از گلیمت درازتر نکن

Pat haz gelemot deraztar makon

کنایه از به اندازه‌ی توانت خرج کن، از حد خودت تجاوز کردن، دخل و خرج باید با هم بخواند.

۴) پاشُوک کَرَد پاسبک کردن

Pa sovok kerdan

کنایه از وضع حمل

۵) پاهندانز پانداز

Pa handaz

کنایه از هدیه‌ای که به عروس هنگام ورود به منزل داماد داده می‌شود.

۶) پاش ت کار هُوَرْدِن پا در کار آورده است

Pasha te kar havorden

کنایه از دخالت در کار یا موضوعی به قصد تغییر نظر انجام دهنده کار به نفع خود یا دیگری و گاهی خراب کردن کاری

۷) پاش ل حرفش ن پا رو حرفش گذاشت

Pa sha le harfosh na

کنایه از پشیمانی و انصراف از انجام قول و وعده

۸) پا جلو نَز پا پیش گذاشتن

Pa jolow naza

کنایه از اقدام کردن برای انجام کاری و گاهی پیشقدم شدن

(۹) پا واسی پابرداشتن

Pa vasi

کنایه از عجله کردن برای سریع‌تر رفتن

(۱۰) پاش گیرن پایش گیر است

Pa sha giren

کنایه از اینکه راه‌گریز و فراری ندارد (در رابطه با کسی که در کاری دخالت کرده است).

(۱۱) دست نارس پات ش دم بکن

دست نمی‌رسد پات را به آن اضافه کن

Dasot narase pat sha dom bokon

کنایه از اظهار عدم توانایی کسی برای دخالت در کاری

ص: ۶۴

(۱۲) پا پَس نَز پا به پیش گذاشتن

Pa pas naza

کنایه از انصراف از انجام کاری

(۱۳) پا پیش نَز پا به پیش گذاشتن

Pa pesh naza

کنایه از اقدام و پیش قدمی در انجام کاری

(۱۴) پا لِ دل نَز پا روی دل گذاشت

Pa le del naza

کنایه از گذاشتن از خواسته درونی

(۱۵) پا تَ لِ دُم نَ پا روی دُمش گذاشتی

Pa ta le dom na

کنایه از رسیدن یا نزدیک شدن به منظور و مقصود کسی

(۱۶) پا پَو پا پَو پاورچین پاورچین

Pa paow papaow

کنایه از آهسته آمدن یا کاری را انجام دادن

(۱۷) هر چِ سَنگِن مَر پی لَنگِن

هر چه سنگ است مال پای لنگ است

Har che sangen mor pay langen

کنایه از هر چه مصیبت و گرفتاری است مال افراد ناتوان است

(۱۸) پاش هَ لَوِ گورِن پایش لب گور است

Pash ha lave goren

کنایه از زمان مرگش نزدیک است.

قسمت سیزدهم

در این قسمت تعدادی از ضرب‌المثل‌ها و کنایات رایج از واژه ی (سِر) را ذکر می‌نماییم، لازم به ذکر است که این واژه در گویش اشکنانی با کسره سین و فتحه را تلفظ می‌شود (سِر) و کله مترادف شایع آن است.

سِرَت کار خُت بُو سِرَت به کار خودت باشد.

Sera ta karxot bow

کنایه از عدم دخالت در کار دیگران و دقت نظر در کار خویش

سِرَش تِ هَوا هِن سِر به هوا هست

ص: ۶۵

Serashha te hava hen

کنایه از کم دقتی و گاهی غرور بی جا

سِرْم هُتِ واسِ سِرْم را برداشتی

Seram hot vase

کنایه از پرحرفی و داد و فریاد

دَس مَز سِرِّ واسی دست از سرم بردار

Das maz sera vasi

کنایه از اینکه با من کاری نداشته باش و یا مرا به حال خود واگذار و این کنایه در حال عصبانیت و خشم و برای اعتراض به کار می رود.

سِرَش سِرِّ مَنِ سر به سرش نگذار

Sera sha sera maneh

کنایه از سر به سر کسی نگذاشتن و نگفتن حرفهای کنایه آمیز به کسی

سِرَش سِرِّ هُنِ سر به سرش بگذار

Sera sha sera honeh

کنایه از گفتن حرفهای آزاردهنده و کنایه آمیز به قصد آزار و اذیت کسی

سِر مَرُوش بُکُن تنبیهش کن

Sera marosh bokon

کنایه از تنبیه کسی به قصد انتقام یا زهرچشم

سِرَت (کَلَّت) کَبِّ بُو سِرَت بترکد

Serat kappa bowoo

کنایه از نوعی پرحرفی است و برای جلوگیری از آن بیان می شود نوعی نفرین

سِرَمِ نُوآسِی (م تِ کَلَّه نَآچُو) نمی توانم بپذیرم

Seram novasi

کنایه از عدم پذیرش سخنی و مقاومت در برابر منطق طرف مقابل

سِرَش (کَلَّش) داخِن سرش داغ است.

Serash daxen

کنایه از رفتار نابجا و بی حساب به دلیل عدم درک شرایط (جو گرفتگی)

سِرَ زِیر کَرْدَزَ سر به زیر انداختن

Sera zirkardeza

کنایه از فروتنی و گاهی نجابت و عفاف را می رساند .

ص: ۶۶

سِرَ بَرَا گِرَتَ سر به بالا گرفتن

Sera baragereta

کنایه از احساس غرور و افتخار نمودن

سَر سَرِی گِرَتَ بی توجهی کردن

Sar sari gereta

کنایه از کم توجهی و اهمیت ندادن به کاری یا چیزی

سِرَمَ تَارِ بَرَا لَذت بخش است

Serama a tare

کنایه از رضایت از انجام کاری همراه با شوق و شغف و لذت

سِرَ تَرَاشِرَ سر تراشیده

Sera terasheza

کنایه از نوعی ناسزای زنانه است که نشان از زشتی عمل در مقابل دارد

هَزْبُو هَ سِرَ کَشِرَ زَبَان به سر کسی کشیدن

Hez bow ha sera kasheza

کنایه از زبان درازی کردن نسبت به بزرگترها

سِرَشَ هَ کَلَش نَاهَرَزِ سرش به کلاهش (تنش) نمی‌ارزد.

Serash ha kolash naharze

کنایه از کم مایگی کسی و نوعی توهین به شخصیت فرد مورد نظر

سِرِی که درد ناکن دسمال نُوَاوِنِ سرِی که درد نمیکند دسمال نمی‌بندند.

Sery ke dard nakon dasmal novavenen

این ضرب‌المثل برای کسی به کار می‌رود که بیهوده برای خودش زحمت ایجاد نموده و به دنبال دردسر می‌رود.

سَرَش هَ سَنَگْ هُنْدِن سَرَش بَه سَنَگْ خورده

Serash ha sang honden

کنایه از عبرت گرفتن از خطاست وقتی که کسی نصیحتی را نادیده گرفته باشد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

